

کوردستان

ارگان رسمی حزب دموکرات کوردستان ایران

www.kurdistanmedia.com

شماره ۹۰۷ ■ جمعه، ۳۰ آبان ۱۴۰۴ _ ۲۱ نوامبر ۲۰۲۵

تأمین حقوق ملی خلق کورد در چهارچوب ایرانی دمکراتیک و فدرال



جمهوری اسلامی درمانده در تعامل با دنیای آزاد نه می‌خواهد از توهماتی که سال‌هاست بنای ماهیتی خود را بر آنها استوار کرده، فاصله بگیرد، نه عملاً دیگر توانی در این مبارزه بی ثمر در خود می‌بیند. حالا دیگر دشمن فرضی که از آغاز استقرار رژیم ولایت فقیه بخش عمده‌ای از گفته‌ها و نوشته‌های سردمدارانش را شامل می‌شد جذابیت چندانی برای حاکمان تهران ندارد! تنها راه برای فرار از کابوس، بیدارشدن و فتح دوباره خیابان‌هاست... (۸)



در نظام‌های سیاسی که مدعی ایدئولوژی تمامیت‌خواه هستند (مانند برخی نظام‌های دینی یا اقتدارگرا)، خشونت علیه زنان به یک ابزار حکومتی برای تثبیت قدرت تبدیل می‌شود. این نظام‌ها، بدن و ماهیت زن را به امر امنیتی تبدیل کرده است. در این حکومت‌ها، اعمالی مانند حجاب اجباری، محدودیت شغلی یا لغو حق حضانت، توسط نهادهای قانونی و انتظامی به اجرا درمی‌آیند... (۵)

شکاف عمیق اپوزیسیون و مردم بپاخاسته علیه جمهوری اسلامی

اپوزیسیون ناتوان و بدون راهبرد رژیم ضعیف ساقط شده را سر پا نگه داشته است



گزیده‌ی از بیانیه‌ی حزب

در خصوص محتوای سخنان

تازه آشکارشده‌ی رئیس پژاک

- رئیس پژاک در سخنانش نه تنها بر مبنای ایدئولوژی خودشان اصالت حزب دموکرات و تاریخ مبارزاتی پرفروغ آن را نشانه گرفته، بلکه نشان داده است که مبنا و فلسفه‌ی وجودی خود را بر ضدیت با حزب دموکرات و ارزش‌های ملی و دموکراتیک مبارزه‌ی آزادیخواه‌ی کورد در کوردستان ایران و حذف دیگران پی‌ریزی کرده است. هم از این‌روست که ایشان با تحریف تاریخ جنبش کورد در کوردستان ایران، بهتان زدن و نیز وارونه نشان دادن واقعیات این تاریخ، پا را از مرزهای انتقاد فراتر نهاده و آب به آسیاب دشمن می‌ریزد. این گفته‌های امیر کریمی، رئیس پژاک نشان می‌دهد که این جریان اعضاء و هواداران خود را بر مبنای تحریف واقعیات، ترویج کین و نفرت و حذف دگراندیشان پرورش می‌دهد و بدین ترتیب در بطن جامعه‌ی کوردستان ایران بذر انشقاق و شکاف می‌کارد.

- رئیس پژاک به جای آنکه پایه‌های ایدئولوژی و به‌اصطلاح مبارزه‌ی خود را بر منطق سیاسی و تاریخی بنا نهاده و اعضاء و هواداران خود را حول آن گرد آورد، به شیوه‌ای سیستماتیک به تحریف تاریخ و حمله کردن و تخطئه‌ی رمزها و سمبل‌های ملت کورد در کوردستان ایران و حتی دیگر بخش‌های کوردستان روی می‌آورد. سود این سیاست در ادامه‌ی مجموعه یورش‌های غیراصولی علیه مبارزه‌ی احزاب کوردستان ایران که بویژه در پنج دهه‌ی اخیر پرچمدار واقعی تلاش و مبارزه علیه دیکتاتوری جمهوری اسلامی بوده‌اند و در این راه نیز محتمل هزاران شهید شده‌اند، به جیب دشمنان جنبش مشروع کورد می‌رود!

- برخلاف دیدگاه‌های رئیس پژاک، حزب دموکرات طبق سنت دیرینه‌ی خود بر این باور است که حزب سیاسی مدرن بر پایه‌ی مبارزه‌ی قاطع و پیگیرانه و جانفشانی در راه خلق و ارزش‌های انقلابی پایه‌گذاری می‌شود، نه سیاست امحاء، تحریف تاریخ، برداشت یکسویه و به زیر ضرب بردن منزلت و ارزش‌های ملی.

پنجم: تلاش در راستای خدشه‌دار کردن تاریخ مبارزه و فعالیت حزب دموکرات آن هم از طریق یورش و تحریف واقعیت، تاریخ تلخی است و مخالفان حزب دموکرات و بیش از همه جمهوری اسلامی آن را آزموده‌اند، اما این امر همواره مصداق «آفتاب را با غربال پنهان کردن» بوده و در این راستا هیچ دستاوردی نداشته‌اند.

متن کامل در صفحه‌ی ۲

جمهوری اسلامی چرا پابرجا مانده است؟

در حالی که پروژه‌های استراتژی ایران و مهم‌ترین آن یعنی «محور مقاومت» از هم پاشیده، در حالی که بحران‌های انباشته شده در ایران بسان بمبی آزمایش شده در معرض منفجر شدن است؛ همچنین در حالی که ایران در سطح جامعه جهانی بیش از پیش ایزوله شده و اعتراضات جمعی مردم در داخل کشور در حال گسترش می‌باشد؛ اما رژیم ایران همچنان مقتدر دیده می‌شود این یک واقعیت است که یکی از دلایل ادامه حیات جمهوری اسلامی، داشتن ساختار امنیتی و سرکوبگر چند بعدی بی‌محابا و بی‌رحم می‌باشد، اما ضعف در سازماندهی توده مردم که علتش ناتوانی اپوزیسیون می‌باشد، علل دیگر ساقط نشدن رژیم می‌باشد. اپوزیسیون جمهوری اسلامی تاکنون نیز از هم گسیخته و گفتمان و استراتژی و مرکز رهبری مشترکی ندارند؛ همچنین جمهوری اسلامی نیز با استفاده از فتنه‌انگیزی و ساختن اپوزیسیون جعلی از هرگونه اتحادی در بین مخالفان جلوگیری کرده است فاکتور خارجی نیز، تعامل ابرقدرت‌ها می‌باشد که از یک طرف سقوط جمهوری اسلامی را تهدیدی باور نکردنی می‌دانند، و از طرفی دیگر از جنگ داخلی و مهاجرت میلیونی مردم ایران نگران هستند، بنابراین استراتژی‌ها تاکنون بجای تغییر و سرنگونی روی کنترل رژیم تاکید داشته‌اند. این مسئله فارغ از این می‌باشد، که رژیم در بدترین زمان تحریم‌ها نیز توانسته است به فروش نفت خود ادامه دهد و اقتصاد رانتی - امنیتی رژیم این فرصت را بوجود آورده که طرافدارانش را تأمین و بی‌نیاز نماید و بتواند از پس هزینه پروژه‌های امنیتی برآید

تصویب دو قطعنامه‌ی دیگر علیه ایران

آمریکا و سه کشور اروپایی (E۳) در نشست شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قطعنامه‌ای علیه جمهوری اسلامی تصویب کردند که در آن از ایران خواسته شده فوری با بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برای بازدید از تاسیسات کلیدی هسته‌ای در ایران همکاری کند. در این قطعنامه همچنین از ایران خواسته شده درمورد سرنوشت بیش از ۴۰۰ کیلوگرم اورانیوم ۶۰ درصدی پاسخگو باشد و اجازه دسترسی به سایت‌های هسته‌ای بمباران‌شده را فراهم کند این قطعنامه افزوده است که ایران به توافق پادمان طبق معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای پایبند نبوده و آژانس در طول ۵ ماه گذشته امکان دسترسی به سایت‌ها و اورانیوم غنی شده ایران را نداشته و امکان راستی آزمایی در این زمینه را از دست داده است. رافائل گروسی مدیرکل آژانس بین‌المللی بعد از جنگ ۱۲ روزه بارها به جمهوری اسلامی هشدار داد که اگر خواهان جلوگیری از یک جنگ مجدد هستند باید به بازرسان آژانس اجازه بازدید از تاسیسات اتمی فردو، نظنز و اصفهان را صادر کنند از سوی دیگر کمیته سوم مجمع عمومی ملل متحد روز ۲۸ آبان ۱۴۰۴ قطعنامه‌یی را در محکومیت نقض فاحش، و سیستماتیک حقوق‌بشر در ایران با ۷۹ رأی مثبت در برابر ۲۸ رأی منفی تصویب کرد. این هفتاد و دومین قطعنامه ملل متحد در محکومیت جنایات رژیم آخوندها در ایران است. قطعنامه افزایش هشداردهنده و چشمگیر اعدام‌ها را قویا محکوم می‌کند و استفاده‌ی جمهوری اسلامی از اعدام به‌عنوان ابزاری برای سرکوب سیاسی و ساکت کردن مخالفان و شرکت‌کنندگان در اعتراضات را محکوم کرده است

لیبرالیسم و مسئله استقلال از	از زبان توپ به زبان دعا	تصمیم استرالیا برای قرار دادن	ضرورت اتکا به آرای عمومی	با جمهوری اسلامی
منظر «آلن بیوکانن»	واکاوی پیام ۲۶ آبان‌ماه خمینی	سپاه پاسداران در لیست ترور	مردم کوردستان	در مسیر نابودی!
شاهرخ حسنزاده	زاهیر محمدی	د. مجید حقی	جمال رسولی دنخه	رضا دانشجو
۳	۴	۶	۷	۸

در خصوص محتوای سخنان تازه آشکارشده‌ی رئیس پژاک



مردم مبارز و آزادیخواه کوردستان! طی روزهای گذشته چند فایل صوتی امیر کریمی، رئیس حزب حیات آزاد کوردستان (پژاک) منتشر شده که موجبات تعجب و خشم سوسیال‌مدیای کوردی را فراهم آورده و نیز نیروهای سیاسی کوردستان ایران را ناچار از نشان دادن واکنش به این سخنان ساخته است.

امیر کریمی، رئیس پژاک در این سخنان خود حمله‌ی گسترده‌ای به احزاب و نیروهای سیاسی کوردستان بویژه حزب دموکرات و رمزا و سبملهای این حزب، که در عین حال مهمترین بخش از رمزا و ارزشهای انقلابی جنبش ملی و آزادیخواهانه‌ی کورد نیز هستند، انجام داده است.

رئیس پژاک در سخنانش نه تنها بر مبنای ایدئولوژی خودشان اصالت حزب دموکرات و تاریخ مبارزاتی پرفروغ آن را نشانه گرفته، بلکه نشان داده است که مبنا و فلسفه‌ی وجودی خود را بر ضدیت با حزب دموکرات و ارزش‌های ملی و دموکراتیک مبارزه‌ی آزادیخواه‌ی کورد در کوردستان ایران و حذف دیگران پی‌ریزی کرده است. هم از این‌روست که ایشان با تحریف تاریخ جنبش کورد در کوردستان ایران، بهتان زدن و نیز وارونه نشان دادن واقعیات این تاریخ، پا را از مرزهای انتقاد فراتر نهاده و آب به آسیاب دشمن می‌ریزد.

انتشار این سخنان نیز در حالی است که حزب دموکرات کوردستان و دیگر احزاب کوردستان ایران توانمندی‌ها و تلاش‌های خود را جهت ایجاد اتحاد و همبستگی نیروهای سیاسی کوردستان ایران بکار بسته‌اند. گرچه گفته می‌شود که این سخنان امیر کریمی متعلق به سال‌های گذشته بوده و در شرایط ویژه‌ای بر زبان رانده شده‌اند، اما با این حال رئیس فعلی پژاک و رسانه‌هایشان می‌توانستند با انتشار یک روشنگری و دوری جستن از نقطه‌نظرات پیشین خود، ثابت کنند که در حال حاضر صفحه‌ی نوینی را در اندیشه‌ها و مناسبات خود در رابطه با حزب دموکرات و دیگر سازمان‌های کوردستان ایران گشوده و اینگونه دیدگاه‌های نادرست خود را کنار نهاده‌اند.

بدیهی است پیش از هر چیز حزب دموکرات قضاوت در خصوص گفته‌های امیر کریمی، رئیس پژاک در مورد تاریخ مبارزاتی حزب دموکرات، هشت دهه فعالیت سیاسی و پیشمرگانه و دیپلماتیک حزب و سازماندهی جامعه‌ی کوردستان ایران را به مردم کوردستان واگذار می‌کند. علیرغم آن‌که بانگ برآوردن و واکنش سیاسی مردم، پاسخ به فراخوان‌های حزب برای اعتصاب و شعارهایی که در تظاهرات خیابانی سر داده می‌شوند، نشانگر پایگاه تاریخی و واقعی این حزب در میان جامعه‌ی کوردستان ایران است؛ اما به هر حال، چند نکته را به‌عنوان روشنگری در مورد موج گسترده‌ی گفته‌های نادرست و بی‌محتوای رئیس پژاک ضروری می‌داند:

نخست: این گفته‌های امیر کریمی، رئیس پژاک نشان می‌دهد که این جریان اعضاء و هواداران خود را بر مبنای تحریف واقعیات، ترویج کین و نفرت و حذف دگراندیشان پرورش می‌دهد و بدین ترتیب در بطن جامعه‌ی کوردستان ایران بذر انشقاق و شکاف می‌کارد.

دوم: رئیس پژاک به جای آنکه پایه‌های ایدئولوژی و به‌اصطلاح مبارزه‌ی خود را بر منطق سیاسی و تاریخی بنا نهاده و اعضاء و هواداران خود را حول آن گرد آورد، به شیوه‌ای سیستماتیک به تحریف تاریخ و حمله کردن و تخطئه‌ی رمزا و سبمل‌های ملت کورد در کوردستان ایران و حتی دیگر بخش‌های کوردستان روی می‌آورد. سود این سیاست در ادامه‌ی مجموعه پورش‌های غیراصولی علیه مبارزه‌ی احزاب کوردستان ایران که بویژه در پنج دهه‌ی اخیر پرچمدار واقعی تلاش و مبارزه علیه دیکتاتوری جمهوری اسلامی بوده‌اند و در این راه نیز متحمل هزاران شهید شده‌اند، به جیب دشمنان جنبش مشروع کورد می‌رود!

سوم: برخلاف دیدگاه‌های رئیس پژاک، حزب دموکرات طبق سنت دیرینه‌ی خود بر این باور است که حزب سیاسی مدرن بر پایه‌ی مبارزه‌ی قاطع و پیگیرانه و جانفشانی در راه خلق و ارزش‌های انقلابی پایه‌گذاری می‌شود، نه سیاست امحاء، تحریف تاریخ، برداشت یکسویه و به زیر ضرب بردن

منزلت و ارزش‌های ملی.

چهارم: درست است که حزب دموکرات در مدت هشتاد سال حیات پرافتخار خود در میدان مبارزه در راه تحقق حقوق ملت کورد در کوردستان ایران عاری از اشتباه و نقصان نبوده است، لیکن برخلاف برداشت‌های رئیس پژاک هیچ فرد و حزب و نیروی سیاسی نمی‌تواند در تاریخ مناسبات این حزب با دولت‌هایی که کوردستان در میان آنها تقسیم شده است، نقطه ضعفی بیابد که به جنبش کورد در هر کدام از بخش‌های کوردستان آسیب رسانده باشد؛ و این امر نشان می‌دهد که حزب دموکرات تا چه حد دارای استقلال و منزلت سیاسی خویش است.

پنجم: تلاش در راستای خدشه‌دار کردن تاریخ مبارزه و فعالیت حزب دموکرات آن هم از طریق یورش و تحریف واقعیت، تاریخ تلخی است و مخالفان حزب دموکرات و بیش از همه جمهوری اسلامی آن را

آزموده‌اند، اما این امر همواره مصداق "آفتاب را با غربال پنهان کردن" بوده و در این راستا هیچ دستاوردی نداشته‌اند. حزب دموکرات بر این باور است که در حالی‌که کوردستان بیش از هر زمانی به وحدت صفوف و اتحاد مبارزاتی نیاز دارد، اخلاف در همبستگی و کار مشترک نه تنها به پیشبرد و به نتیجه رساندن جنبش سیاسی و ملی کورد در کوردستان ایران یاری نمی‌رساند، بلکه برعکس، درست در تضاد با این آرمان تلقی می‌گردد.

ششم: تاریخ جنبش سیاسی و ملی کورد و آسیب‌شناسی تجربه‌های پیشین اتحاد مبارزاتی نیروهای سیاسی در کوردستان ایران، آن هم در کنار روند تحولات، بویژه در شرایط فعلی ایران و منطقه، به مبارزه‌ی مشترک و اشتراک مساعی میان نیروهای سیاسی نیازی حیاتی داشته و حتی فراتر از این به تشکیل جبهه یا هم‌پیمانی گسترده‌ای میان احزاب و نیروهای سیاسی کوردستان

ایران احتیاج دارد. این هدف نیز با این نفسی که امیر کریمی، رئیس پژاک با آن سخن گفته و دریده‌گویی می‌کند، تحقق نخواهد یافت.

حزب دموکرات کوردستان ایران ضمن تشکر از اعضاء و هواداران و تمامی قلم‌به‌دستان و اندیشمندانی که در این مدت با زبانی آراسته و منطقی سیاسی، از مشروعیت جنبش سیاسی - ملی کورد در کوردستان ایران، حزب دموکرات و تاریخ مبارزه و سبمل‌ها و ارزش‌های انقلابی این حزب دفاع و پشتیبانی کرده‌اند، از رهبران پژاک می‌خواهد که به شیوه‌ای رسمی در خصوص گفته‌ها و اظهارنظرات امیر کریمی، رئیس این حزب به توده‌های مردم و نیروهای سیاسی توضیح بدهد.

حزب دموکرات کوردستان ایران

مرکز اداری

۱۸ مهر ماه ۱۴۰۴ (۲۰۲۵/۱۱/۹)

بیانیه‌ی حزب دموکرات کوردستان ایران در محکومیت فاجعه‌ی جان باختن

احمد بالدی و سرکوبها علیه ملت عرب اهواز

همچون خودسوزی احمد بالدی شده و همچنین بازداشت روزنامه‌نگاران، سانسور خبری و فشار بر خانواده‌ی این جوان را شدیداً محکوم نموده و همدردی خود را با خانواده و بستگان وی و ملت عرب اهواز ابراز می‌نماید.

ما همچنین از مجامع بین المللی و محافل و نهادهای حقوق بشری انتظار داریم که در برابر تبعیضها و جنایات رژیم جمهوری اسلامی علیه ملت عرب اهواز و سایر ملت‌های تحت ستم و نقض حقوق و آزادیهای اساسی مردم ایران موضعی جدی اتخاذ نموده و این رژیم را در قبال جنایاتش به پاسخگویی وادارند.

حزب دموکرات کوردستان ایران

مرکز روابط ایرانی و کوردستانی

۲۵/۸/۱۴۰۴ خورشیدی

۱۶/۱۱/۲۰۲۵ میلادی

از امکانات یک زندگی شرافتمندانه نیز با تضییقات و فشارهای سرکوبگران حکومتی و پامال کردن کرامت انسانی شان روبه‌رو می‌شود و در چنین شرایطی حتی اگر از دست دژخیمان حکومتی نیز جان سالم به‌در ببرند، گاه از شدت استیصال و خشم ناشی از تحقیر شدید، اینچنین سلامت و زندگی خود را به خطر می‌اندازند.

همچنین به دنبال فاجعه‌ی مرگ این جوان، رژیم در اقدامی متناسب با رویه و خصلت سرکوبگری خود، شماری از روزنامه‌نگاران و فعالان عرب اهوازی از جمله حسن سلامات، جواد ساعدی و سید صادق آلبوشوکه را بازداشت نموده و ضمن محاصره‌ی بیمارستان، از تماس مردم با خانواده‌ی احمد بالدی نیز جلوگیری نموده است.

حزب دموکرات کوردستان ایران اینگونه فشارهای رژیم جمهوری اسلامی بر ملت عرب اهواز را که منجر به بروز فجایی

و تبعیضهایی می‌داند که در تمامی این سالها به‌طور سیستماتیک و کاملاً هدفمند بر ملل تحت ستم ایران روا داشته شده است.

چنین فجایی از نظر ما پیامد مستقیم حاکمیت یک رژیم سلطه‌گر، یک فرهنگ سیاسی تبعیض محور و خوی اشغالگری و کینه‌ورزی زمامداران ایران در قبال ملت عرب و سایر ملل به ستوه آمده از انباشت ستم، سرکوب، تبعیض، انکار و تحقیر علیه خود می‌باشد.

احمد بالدی نمونه‌ی بارز میلیون‌ها انسان درمندی است که در میان ملت عرب اهواز و مناطقی همچون بلوچستان، کوردستان و سایر مناطق ملل تحت ستم ایران علیرغم وجود دریایی از ثروت در زیر پایشان، روزانه شاهد غارت منابع و سرمایه‌های ملی خود توسط جمهوری اسلامی بوده و سهم آنان از این امکانات و ثروتهای طبیعی، تنها فقر و محرومیت می‌باشد و حتی رنج و تلاش آنان برای تامین حداقلی



بود، پس از تحمل جراحات شدید، جان خود را از دست داده است.

بدین مناسبت، حزب دموکرات کوردستان ایران ضمن ابراز همدردی با خانواده‌ی داغدار، دوستان و بستگان وی و ملت عرب اهواز، این فاجعه را تداومی بر آلام، ستم‌ها

با نهایت تاسف و تأثر مطلع شدیم که روز سه‌شنبه بیستم آبانماه ۱۴۰۴ احمد بالدی، دانشجوی بیست ساله و جوان عرب اهوازی که در اعتراض به تخریب ده‌کی خانوادگی اش توسط ماموران ضد مردمی شهرداری اهواز دست به خودسوزی زده

لیبرالیسم و

مسئله استقلال از منظر "آلن بیوکانن"



شاهرخ حسن زاده

به همین منظور، جریان‌های سیاسی کورد در مطالبات خود در مراحل مختلف، خواستار خودگردانی، خودمختاری و فدرالیسم شده‌اند، اما هیچ‌گاه نه تنها پاسخی مثبت به این خواسته‌های مشروع داده نشده، بلکه همواره با آتش و آهن و گلوله پاسخ صلح، مذاکره و مطالباتشان داده شده است. بنابراین، زمانی که قدرت مرکزی به‌هیچ وجه حاضر به حل سیاسی مسئله‌ی کورد در چهارچوب این جغرافیا نیست و نقض حقوق بشر پیاپی تکرار می‌شود و تمام راه‌های اصلاحات داخلی مسدود می‌گردد

نمی‌شود، بلکه باعث تأسیس و حقانیت دو ملت مجزا شده که می‌توانند در دو وطن در کنار یکدیگر با صلح زندگی کنند. اریتره: اریتره پس از جنگی طولانی با اتیوپی به استقلال رسید. جدایی اریتره به‌طور گسترده از سوی جامعه بین‌الملل به‌عنوان راه‌حلی برای ستم و محرومیت از حقوق پذیرفته شد. کوزوو: جدایی کوزوو از صربستان، علیرغم انکار این حق توسط کشور صربستان، به‌طور گسترده از سوی بسیاری از دولت‌ها به رسمیت شناخته شد، بر این اساس که سیستم صرب به‌طور سیستماتیک حقوق آلبانیایی‌های کوزوو را نقض می‌کرد این نمونه‌ها بر این واقعیت تأکید می‌کنند که حق تعیین سرنوشت، به‌ویژه زمانی که به‌عنوان راه‌حلی برای نقض بزرگ به کار می‌رود، به ابزاری قانونی و سیاسی مشروع تبدیل می‌شود و می‌تواند منجر به صلح و ثبات درازمدت گردد در نهایت، تحلیل حق تعیین سرنوشت بر اساس نظریه‌ی لیبرالیسم معاصر و تز "تنها حق جبرانی" بیوکانن، پشتیبانی قوی از حق اخلاقی و سیاسی ملت کورد برای استقلال ارائه می‌دهد. در شرایطی که رژیم سیاسی حاکم با روش‌های گوناگون به تلاش برای پاک کردن هویت ادامه دهد، حقوق بشر را نقض می‌کند و هرگونه خواسته‌ی اصلاح‌طلبانه و همزیستی آزاد و دموکراتیک را رد می‌نماید؛ اراده‌ی استقلال به تنها راه‌حل برای ملت کورد در آن جغرافیا تبدیل می‌شود. این مطالبه نه تنها بر مبنای یک خواست ملی بنا نهاده شده، بلکه بر پایه‌ی اصرار اخلاقی و قانونی برای حفظ حق حیات و آزادی فرد به‌عنوان مهم‌ترین ارزش‌های لیبرالیسم استوار است. جدایی در این چهارچوب، آخرین گام برای تأسیس دولتی مستقل است که بتواند کاملاً به ارزش‌های لیبرالی احترام بگذارد و از حقوق بنیادین شهروندان خود پاسداری کند

Secession: The Morality of Po-1
litical Divorce from Fort Sumter
to Lithuania and Quebec.1991
Remedial Right Only.2

تلاش‌ها برای ممنوعیت زبان کوردی در آموزش و ادارات رسمی، نقض مستقیمی از حقوق فرهنگی مندرج در میثاق ICESCR است. نبود نمایندگی معنادار در مراکز تصمیم‌گیری و برخورد با کوردها به‌عنوان شهروند درجه دو، یکی از نکات اصلی جدایی است. اعدام، بازداشت و زندانی کردن فعالان و شهروندان کورد، استفاده از خشونت در برابر مطالبات مشروع، جنگ‌افروزی، ترور، حملات نظامی، قلع و قمع روستاها، ربودن و تبعید، بخش‌های دیگری از ظلمی است که قدرت مرکزی در حق ملت کورد روا داشته و همه‌ی آن‌ها مغایر با اصول حقوق بشر بین‌الملل هستند با وجود تمام این سرکوب‌ها، بیشتر احزاب و جریان‌های سیاسی کوردستان ایران در طول دهه‌ها مبارزه، خواهان همزیستی در چهارچوب یک ایران آزاد و دموکراتیک بوده‌اند تا حقوقشان به رسمیت شناخته شود و در اداره‌ی حکومت سهیم و شریک باشند. به همین منظور، جریان‌های سیاسی کورد در مطالبات خود در مراحل مختلف، خواستار خودگردانی، خودمختاری و فدرالیسم شده‌اند، اما هیچ‌گاه نه تنها پاسخی مثبت به این خواسته‌های مشروع داده نشده، بلکه همواره با آتش و آهن و گلوله پاسخ صلح، مذاکره و مطالباتشان داده شده است. بنابراین، زمانی که قدرت مرکزی به‌هیچ وجه حاضر به حل سیاسی مسئله‌ی کورد در چهارچوب این جغرافیا نیست و نقض حقوق بشر پیاپی تکرار می‌شود و تمام راه‌های اصلاحات داخلی مسدود می‌گردد، در اینجا، همان‌طور که بیوکانن می‌گوید: جدایی تبدیل به یک امر قانونی، اخلاقی و انسانی برای رهایی ملت از آن همه سرکوب و ستم می‌شود در دهه‌های اخیر، نمونه‌های متعددی وجود دارد که از این حق و قانون چه با میل و چه با اکراه بهره برده‌اند. چک و اسلواکی: در سال ۱۹۹۲، دو ملت با توافق و به‌صورت مسالمت‌آمیز از هم جدا شدند و اکنون به‌عنوان دو دولت مستقل و باثبات در اتحادیه اروپا زندگی می‌کنند. این امر نشان می‌دهد که جدایی آرزومندانه و منطقی نه‌تنها منجر به فجایع بزرگ

معنادار در رأی و تصمیم‌گیری" اشاره می‌کند؛ اگر گروهی نتواند مشارکت مؤثری در اداره‌ی امور کشور داشته باشد، حق سیاسی‌اش نقض شده است ۳. تهاجم فرهنگی و نقض حق نسل‌های آینده: زمانی که دولت تلاش برای از بین بردن فرهنگ، زبان یا هویت گروه می‌کند (مانند ممنوعیت زبان مادری). این امر آسیب بزرگی به توانایی نسل‌های آینده برای حفظ هویت خود وارد می‌کند که مغایر با اصول لیبرالی آزادی‌های فرهنگی است بیوکانن تأکید دارد که پیش از جدایی، گروه باید تمام راه‌حل‌های داخلی (مانند درخواست اصلاحات قانون اساسی، خودمختاری یا فدرالیسم) را آزموده باشد و ناموفق بوده باشد. بنابراین، جدایی تنها در آن وضعیت ناعادلانه‌ای توجیه دارد که دولت به‌هیچ وجه حاضر به بازگشت به مسیر دموکراتیک و به رسمیت شناختن حقوق آن گروه انتنکی نباشد. این نظریه، مشروعیت اخلاقی و سیاسی قوی به ملت‌هایی می‌دهد که در وضعیت طولانی‌مدت ستم و محرومیت زندگی می‌کنند. در این چهارچوب، دیدگاه "کارل پوپر"، شخصیت برجسته‌ی مکتب لیبرال، نیز قابل توجه است. او در کتاب مشهور خود "جامعه باز و دشمنانش" تأکید می‌کند که: هرچند باید تلاش کنیم با شیوه‌ی اصلاح‌طلبانه – یا به تعبیر خودش – "مهندسی گام‌به‌گام" تغییرات اصلاحی ایجاد کنیم، اما "اگر حکومت به‌هیچ وجه تسلیم تغییر نشود و آماده‌ی به رسمیت شناختن حقوق بنیادین نباشد، من نیز با انقلاب موافقم، تنها به شرطی که هدف نهایی تحقق دموکراسی باشد. این تأکیدی دوباره بر این واقعیت است که، در دستگاه فکری لیبرال‌ها، اشغال، ستم و ظلم بی‌چاره‌جو، حق دفاع و تغییر ریشه‌ای (مانند جدایی) را برای قربانیان مشروع می‌سازد در طول یکصد سال گذشته، حکومت‌های حاکم بر جغرافیایی که ایران نامیده می‌شود، چه در دوران رژیم پهلوی و چه در دوران جمهوری اسلامی ایران، به‌طور سیستماتیک تلاش‌های خود را برای نابودی هویت ملی کورد و محروم کردن آن‌ها از حقوق بنیادین سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی متمرکز کرده‌اند. در این بستر،

مانند کورد در منطقه خاورمیانه همواره تحت فشار، اشغال، ستم سازمان‌یافته و نقض حقوق بنیادین باقی مانده است. در اینجا، با اتکا به دیدگاه فیلسوف سیاسی لیبرال، آلن بیوکانن (Allen E. Buchanan)، حق جدایی را به‌عنوان "آخرین راه‌حل" مورد بحث قرار می‌دهیم، که این امر نه تنها یک توجیه ناسیونالیستی، بلکه یک وظیفه اخلاقی و سیاسی برای رهایی از سیستم‌های استبدادی است فلسفه‌ی لیبرالیسم اساساً مدافع حق و آزادی فرد است و دولت را به‌عنوان ابزاری برای پاسداری از این حقوق، نه به‌عنوان یک هدف مقدس فی‌نفسه، می‌نگرد. در این دیدگاه، التزام به یک دولت، به‌مثابه‌ی قرارداد اجتماعی است که هر دو طرف (حکومت و شهروندان) به شروط آن پایبند هستند. زمانی که دولتی به‌طور سیستماتیک و علنی حقوق بنیادین یک گروه بزرگ قومی را نقض می‌کند، ارزش و اعتبار اصلی لیبرالیسم (حمایت از فرد و آزادی) را از دست می‌دهد و قرارداد اجتماعی منحل می‌شود. آلن بیوکانن تز اصلی خود را بر این مبنا استوار می‌کند که: جدایی تنها زمانی توجیه می‌یابد که به‌عنوان راه‌حل و چاره‌جویی برای رفع ستم، محرومیت و نقض قانونی و سیاسی حقوق بشر به کار رود. این دیدگاه مخالف جدایی بی‌قید و شرط است، اما در عین حال به‌شدت مخالف دولت‌هایی است که حقوق بین‌الملل و موازین اخلاقی را نادیده می‌گیرند. بیوکانن بر این نکته اصرار دارد که یک ملت زمانی حق جدایی دارد که تحت ستمی باشد که نتوان آن را با هیچ روش دیگری حل کرد، یا به‌عبارت دیگر، قدرت حاکمی که گروه یا ملتی را سرکوب می‌کند، به‌هیچ وجه حاضر به پذیرش حقوق آن‌ها در چهارچوب آن کشور نباشد. این به آخرین راه‌حل برای رهایی آن گروه انتنکی تبدیل خواهد شد. این شرایط به‌طور قوی با وضعیت ملت کورد به‌ویژه در کوردستان ایران همخوانی دارد بیوکانن، فیلسوف سیاسی لیبرال معاصر، در اثر اصلی خود "جدایی: اخلاق طلاق سیاسی از فورت سامتر تا لیتوانی و کبک" [۱]، تزی بدیع و قوی در مورد جدایی ارائه کرده است که به نظریه‌ی "تنها حق جبرانی" [۲] مشهور است. این نظریه مخالف آن دیدگاه‌های لیبرال ناسیونالیستی است که می‌گویند: هر ملتی تنها به دلیل تمایل و اراده‌ی خود، حق جدایی مطلق دارد. بیوکانن این را رد می‌کند که جدایی به "کارت پروپاگاندای آسان" برای هر گروه انتنکی تبدیل شود که با دولت مرکزی مشکل دارد. بلکه او تأکید می‌کند که جدایی تنها زمانی به یک حق اخلاقی، سیاسی و قانونی مشروع تبدیل می‌شود که به‌عنوان راه‌حل و چاره‌جویی برای از میان برداشتن بی‌عدالتی سیستماتیک به کار رود. این تز، جدایی را به‌عنوان آخرین گام و ابزاری برای حفاظت از حقوق بشر تعریف می‌کند، نه یک هدف اصلی ناسیونالیسم. آلن بر این اصرار دارد که یک ملت زمانی حق اخلاقی برای جدایی دارد که زیر ستمی باشد که راه چاره‌ی دیگری برای آن وجود نداشته باشد، به‌ویژه زمانی که قدرت مرکزی شروط زیر را نقض کند ۱. نقض سیستماتیک و آشکار حقوق بنیادین بشر: زمانی که دولت به‌طور مداوم و در درازمدت حقوق اساسی مانند حق حیات، آزادی و امنیت شخصی گروه را نقض می‌کند و با خشونت و سرکوب با آن مواجه می‌شود. در این شرایط، التزام به آن دولت تبدیل به حمایت از ظلم و ستم می‌شود و جدایی یک وظیفه‌ی اخلاقی برای نجات افراد گروه است ۲. نبود نمایندگی معنادار و محرومیت سیاسی: زمانی که گروه از فرآیند سیاسی و مراکز تصمیم‌گیری محروم می‌شود. بیوکانن به مفهوم "سهم

حق تعیین سرنوشت یکی از اساسی‌ترین و شناخته‌شده‌ترین اصل حقوق بین‌الملل مدرن است که صراحتاً در ماده‌ی اول هر دو میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ICCPR) و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (ICESCR) گنجانده شده است. هر دو میثاق به‌روشنی بیان می‌دارند: "همه‌ی ملت‌ها حق تعیین سرنوشت خود را دارند. به‌موجب این حق، وضعیت سیاسی خود را آزادانه تعیین می‌کنند و توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه دنبال می‌نمایند." این به رسمیت شناختن قانونی حق ملت‌ها، بر این واقعیت تأکید دارد که حاکمیت سیاسی نباید صرفاً در چارچوب دولت‌ها محصور گردد. حق تعیین سرنوشت، همچنین در بستر نسل سوم حقوق بشر که نگاهی نوین به این دسته از حقوق دارد، جایگاه ویژه‌ای یافته است؛ به‌گونه‌ای که یک حق عمومی و همگانی برای بشریت محسوب می‌شود. اما مشکل اینجاست که دولت‌های مخالف این قانون بین‌المللی، تعریف و معنای آن را با بهانه‌هایی چون "تجزیه‌طلبی و تمامیت ارضی" تحریف کرده‌اند و منافع برخی دیگر از کشورها نیز سبب شده تا این بحث اکنون به‌عنوان یک مسئله خطرناک تلقی شود! پروفیسور "مایکل اکه‌رست" در کتاب "کلیات حقوق بین‌الملل نوین" حق تعیین سرنوشت را این‌گونه تعریف می‌کند: "حق است که به موجب آن، مردم یک سرزمین امور سیاسی و حقوقی آن خاک را تعیین می‌کنند تا دولتی جدید تأسیس شود یا به‌عنوان بخشی از یک دولت دیگر باقی بمانند."

حق تعیین سرنوشت، همچنین در بستر نسل سوم حقوق بشر که نگاهی نوین به این دسته از حقوق دارد، جایگاه ویژه‌ای یافته است؛ به‌گونه‌ای که یک حق عمومی و همگانی برای بشریت محسوب می‌شود. اما مشکل اینجاست که دولت‌های مخالف این قانون بین‌المللی، تعریف و معنای آن را با بهانه‌هایی چون "تجزیه‌طلبی و تمامیت ارضی" تحریف کرده‌اند و منافع برخی دیگر از کشورها نیز سبب شده تا این بحث اکنون به‌عنوان یک مسئله خطرناک تلقی شود!

فرهنگ "روابط بین‌الملل" نیز حق تعیین سرنوشت را به‌عنوان حقی می‌شناسد که متعلق به گروه مشخصی از مردم است که خود را از ملت‌های دیگر متمایز می‌دانند و این حق کامل آن‌هاست که سرزمینی را که می‌خواهند و در آن زندگی می‌کنند و حکومتی را که مطلوبشان است، بنیان نهند در حالی که صدها ملت به‌عنوان یک نیروی مشروع از این حق بهره برده و به استقلال سیاسی دست یافته‌اند، بخش قابل توجهی از آن‌ها پس از پایان نظام استعماری، ملتی

از زبان توپ به زبان دعا

(واکاوی پیام ۲۶ آبان‌ماه ۱۳۵۸ خمینی خطاب به مردم کوردستان)

زاهیر محمدی

روز ۲۶ آبان ۱۴۰۴، برابر با چهل و ششمین سالروز صدور پیام تاریخی خمینی به ملت کورد در سال ۱۳۵۸ است. این پیام، که در پی مقاومت سه ماهه مردم کوردستان در برابر سیاست‌های دولت نوپای جمهوری اسلامی صادر شد، نقطه عطفی در تاریخ روابط حکومت جمهوری اسلامی با ملت کورد به شمار می‌آید.

پیام خمینی با عنوان خواهران و برادران کرد بیان چند تذکر، هفت نکته اصلی دارد. نخست، قدردانی از وفاداری مردم کرد به اسلام و جمهوری اسلامی و تأکید بر مشارکت آنان در امور ملی و مقابله با دشمنان خارجی؛ دوم، یادآوری ستم‌ها و محرومیت‌های گذشته، همراه با اشاره به محرومیت سایر اقوام ایران؛ سوم، ضرورت حفظ آرامش و امنیت به عنوان پیش‌شرط نوسازی و عمران در مناطق کردستان؛ چهارم، که مهم‌ترین نکته در میان هفت نکته پیام است، دستور به هیأت ویژه برای مذاکره با شخصیت‌های مذهبی، سیاسی و ملی است برای تأمین خواسته‌های مردم کرد و برقراری آرامش و امنیت در منطقه. این بخش پیام اهمیت ویژه‌ای دارد زیرا محور تعامل دولت موقت و راهنمایی مستقیم برای حل مسائل کردستان از طریق هیأت ویژه را مشخص می‌کند و نقش کلیدی در ایجاد هماهنگی میان کوردستان و حکومت مرکزی دارد. پنجم، برجسته کردن برابری اقوام و محکومیت هرگونه تبعیض و تأکید بر حق اداره امور داخلی و محلی توسط مردم کرد؛ ششم، جلب توجه نخبگان، علمای اعلام و سایر شخصیت‌ها به حساسیت موقعیت کشور و تلاش دشمنان برای سرکوب نهضت اسلامی؛ و هفتم، فراخوان به وحدت ملی و بسیج توان ملت در برابر دشمنان خارجی، همراه با تأکید بر تقوا و تعهد به اسلام. این پیام در قالب یک سند رسمی، به ارائه رهنمودها و تأکیدات خمینی به عنوان رهبر انقلاب نسبت به وضعیت کوردستان و نظام نوپای ایران پرداخته است.

در تاریخ سیاسی جمهوری اسلامی ایران، سال ۱۳۵۸ نقطه‌ای تعیین‌کننده در رابطه‌ی حکومت مرکزی با کوردستان به شمار می‌آید. دو پیام مشهور خمینی، رهبر وقت جمهوری اسلامی، در مرداد و آبان همان سال، به‌روشنی نشانگر فراز و فرودهای گفتمان قدرت در برابر مقاومت کوردستان‌اند. پیام نخست، در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، با زبان تهدید، نظامی‌گری و دستور جهاد علیه کوردستان صادر شد و به طور آشکار مشروعیت سرکوب نظامی را در قالب «دفاع از انقلاب» صورت‌بندی کرد. اما سه ماه بعد، در ۲۶ آبان همان سال، خمینی پیامی کاملاً متفاوت صادر کرد که در آن، از «برادران و خواهران کورد» با احترام یاد شد و سخن از «رفع تبعیض»، «حق اداره‌ی محلی»، و «همزیستی در چارچوب حکومت اسلامی» به میان آمد.

این تغییر بنیادین در لحن و محتوای پیام، صرفاً تغییر در ادبیات نبود؛ بلکه نشانگر دگرگونی در توازن قدرت و اعتراف ضمنی به پیروزی سیاسی و مقاومت اجتماعی ملت کورد در برابر پروژه‌ی تمرکزگرایی‌های دولت نوپای جمهوری اسلامی بود. تحلیل جامعه‌شناختی این دو پیام نشان می‌دهد که چگونه گفتمان دینی-انقلابی حکومت، در مواجهه با مقاومت مسلحانه و سیاسی ملت کورد، ناگزیر به تعدیل و عقب‌نشینی شد، و چگونه مقاومت سه ماهه‌ی کوردستان به یکی از نخستین چالش‌های هویتی و ساختاری جمهوری اسلامی تبدیل گشت.

از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، هر دولت تازه‌تأسیس در مرحله‌ی پس از انقلاب، برای تثبیت مشروعیت خود به دو منبع قدرت نیاز دارد: «اقتدار نمادین» و «کنترل سرزمینی». جمهوری اسلامی در نخستین روزهای تأسیس خود هنوز نتوانسته بود نظم سیاسی را در سراسر ایران تثبیت کند، و کوردستان، به‌عنوان منطقه‌ای با

سابقه‌ی تاریخی مقاومت، نظامی از روابط قدرت محلی و آگاهی ملی‌گرایانه را حفظ کرده بود. در این بستر، جنگ سه ماهه‌ی کوردستان میان مرداد و آبان ۱۳۵۸، نه صرفاً درگیری نظامی بلکه رویارویی دو گفتمان سیاسی بود: از یک سو گفتمان «امت-اسلام» که در پی یکپارچگی سیاسی و ایدئولوژیک ایران تحت سیطره‌ی ولایت فقیه بود، و از سوی دیگر گفتمان «ملت-هویت» که در کوردستان با تأکید بر حقوق ملی، خودمختاری و عدالت اجتماعی تجلی می‌یافت.

پیام ۲۸ مرداد خمینی در حقیقت اعلان رسمی جنگ گفتمانی و فیزیکی علیه این خواست‌های ملی بود. در این پیام، او خطاب به ارتش و پاسداران، فرمان داد که «با توپ و تانک» به سوی پایه حرکت کنند؛ زبانی که در آن «کورد» نه به عنوان شهروند یا برادر دینی، بلکه به مثابه تهدیدی علیه تمامیت نظام تازه‌تأسیس تصویر می‌شد. این نوع گفتار نظامی، از دید تحلیل گفتمان فوکویی، بازتاب شکل خاصی از قدرت انضباطی است که از طریق «دشمن‌سازی» مشروعیت خود را تولید می‌کند. با این حال، مقاومت گسترده‌ی ملت کورد در برابر نیروهای دولتی طی ماه‌های پس از مرداد ۱۳۵۸، تعادل قدرت را برهم زد. نیروی پیشمرگ کوردستان نه‌تنها کنترل بخش‌های مهمی از شهرها و روستاها را همچنان در دست داشت، بلکه مشروعیت گفتمان مرکزی را نیز در سطح اجتماعی و سیاسی به چالش بکشند.

در این مرحله، دولت موقت جمهوری اسلامی با ناتوانی در مدیریت بحران و هزینه‌های روزافزون جنگ کوردستان مواجه شد. از منظر جامعه‌شناسی دولت‌های پس از انقلاب، زمانی که قدرت مرکزی نتواند نظم هژمونیک خود را به صورت مادی و نمادین اعمال کند، ناچار به بازتولید مشروعیت از طریق گفتار صلح و مصالحه می‌شود. در چنین شرایطی بود که پیام ۲۶ آبان ۱۳۵۸ پدید آمد: پیامی که در ظاهر با زبان آشتی، وحدت، و اسلام‌گرایی فراگیر تنظیم شده بود، اما در واقع بازتاب عقب‌نشینی گفتمانی حکومت از موضع جنگ بود. خمینی در این پیام از مردم کورد با احترام یاد می‌کند، از «ستم تاریخی بر کردها» سخن می‌گوید، و وعده‌ی رفع تبعیض و تدوین قوانین برای

«حق اداره‌ی امور محلی» را مطرح می‌سازد. این عبارات نشانه‌های مهمی از دگرگونی موضع حکومت نسبت به کوردستان به شمار می‌روند. اگر پیام مرداد را بتوان نماد «گفتمان قهر» دانست، پیام آبان بیانگر شکل‌گیری تدریجی «گفتمان امتیاز مشروط» بود؛ گفتمانی که هدف آن بازگرداندن کنترل سیاسی بدون جنگ بود، نه پذیرش واقعی خواست‌های ملت کورد. در واقع، دولت مرکزی در این مقطع تلاش داشت با پوشش مفاهیم دینی چون «برادری اسلامی» و «رفع تبعیض»، بحران سیاسی را از سطح نظامی به سطح ایدئولوژیک منتقل کند. اما در عمل، همین عقب‌نشینی زبانی اعترافی غیررسمی به قدرت مقاومت کوردستان بود. از نگاه نظریه‌های مقاومت جیمز اسکات، زمانی که قدرت مرکزی ناچار به تغییر زبان و لحن خود در برابر گروه‌های فرودست می‌شود، نشانگر انتقال موقت هژمونی گفتمانی از بالا به پایین است. ملت کورد در این مقطع توانست با تکیه بر انسجام اجتماعی، آگاهی سیاسی، و سنت تاریخی مبارزه، معادله‌ی قدرت را تغییر دهد و دولت را به پذیرش مذاکره وادارد.

از منظر جامعه‌شناختی، تفاوت میان دو پیام خمینی را می‌توان در سه سطح بررسی کرد: سطح زبانی، سطح ایدئولوژیک، و سطح ساختاری. در سطح زبانی، پیام نخست آکنده از واژگان خشونت‌محور، دستور، تهدید و انذار است؛ در حالی که پیام دوم مبتنی بر خطاب‌های عاطفی، دعا، و واژگان وحدت و برادری است. در سطح ایدئولوژیک، پیام مرداد بر محور مفهوم «دفاع از انقلاب اسلامی» می‌چرخد، در حالی که پیام آبان از «تبعیض‌زدایی» و «برادری اسلامی» سخن می‌گوید. اما در سطح ساختاری، تفاوت اصلی در موقعیت‌گزینه است: در مرداد، حکومت در موضع هجوم و برتری نظامی قرار داشت و هنوز از شکست‌های میدانی آگاه نبود؛ در آبان، پس از سه ماه مقاومت، حکومت ناگزیر به اتخاذ لحن مصالحه و دعوت به آرامش شد.

این تغییر موقعیت را می‌توان نمونه‌ای از «عقب‌نشینی گفتمانی دانست که در آن، ساختار قدرت برای حفظ مشروعیت سیاسی، به بازتولید معنا از طریق مصالحه‌ی زبانی دست می‌زند. جنگ سه ماهه‌ی کوردستان یکی از نخستین میدان‌های واقعی آزمون رابطه‌ی مرکز و پیرامون در جمهوری اسلامی

بود. در این جنگ، که از نظر زمانی میان ۲۸ مرداد تا ۲۶ آبان ۱۳۵۸ امتداد داشت، نه‌تنها درگیری نظامی بلکه جدال بر سر معنا، هویت و حاکمیت جریان داشت. ملت کورد در قالب سازمان‌ها و احزاب سیاسی، با شعار اصلی «خودمختاری برای کوردستان و دموکراسی برای ایران» وارد عرصه شد. این خواسته‌ها با منطق گفتمان انقلابی اسلامی که بر وحدت امت و نفی قومیت تأکید داشت، ناسازگار بود. از این‌رو، جمهوری اسلامی تلاش کرد از طریق برساخت دشمنی ایدئولوژیک، مطالبات ملت کورد را به‌عنوان «توطئه‌ی بیگانگان» معرفی کند. اما پایداری اجتماعی و مقاومت سازمان‌یافته‌ی ملت کورد نشان داد که مسئله‌ی کوردستان، برخلاف تصویر رسمی، ریشه در خواست‌های مشروع و تاریخی عدالت، برابری و حق تعیین سرنوشت دارد. هنگامی که حکومت نتوانست با زور نظامی این خواست‌ها را خاموش کند، گفتمانش ناگزیر به تغییر شد و پیام ۲۶ آبان، به نوعی بیانگر تلاش برای بازسازی مشروعیت از مسیر دینی و اخلاقی بود. از منظر نظریه‌ی گرامشی، پیام آبان را می‌توان تلاشی برای بازتولید هژمونی فرهنگی دانست. خمینی در این پیام می‌کوشد از طریق مفاهیمی چون «اسلام، برادری و تقوا»، معنای تازه‌ای برای وحدت ملی خلق کند و از دل آن، اطاعت سیاسی را بازسازی نماید.

خمینی در پیامش می‌گوید: «اسلام بزرگ تمام تبعیض‌ها را محکوم نموده و برای هیچ گروهی ویژگی خاصی قرار نداده است.» در ظاهر، این جمله دعوت به برابری است، اما در باطن، حذف تفاوت‌های فرهنگی و سیاسی ملت‌ها در ذیل ایدئولوژی واحد اسلامی را توجیه می‌کند. این دوگانگی، همان چیزی است که در جامعه‌شناسی انتقادی از آن به‌عنوان «گفتمان برابری صوری و سلطه‌ی واقعی» یاد می‌شود. از این منظر، پیام آبان هرچند نشانه‌ی عقب‌نشینی از جنگ است، اما همچنان درون منطق قدرت مرکزی باقی می‌ماند. با این وجود، نفس تغییر لحن از تهدید به احترام، خود نشانه‌ی پیروزی گفتمانی ملت کورد است که توانست با پایداری جمعی، ساختار معنایی قدرت را متزلزل کند.

در تحلیل نهایی، می‌توان گفت که مقاومت



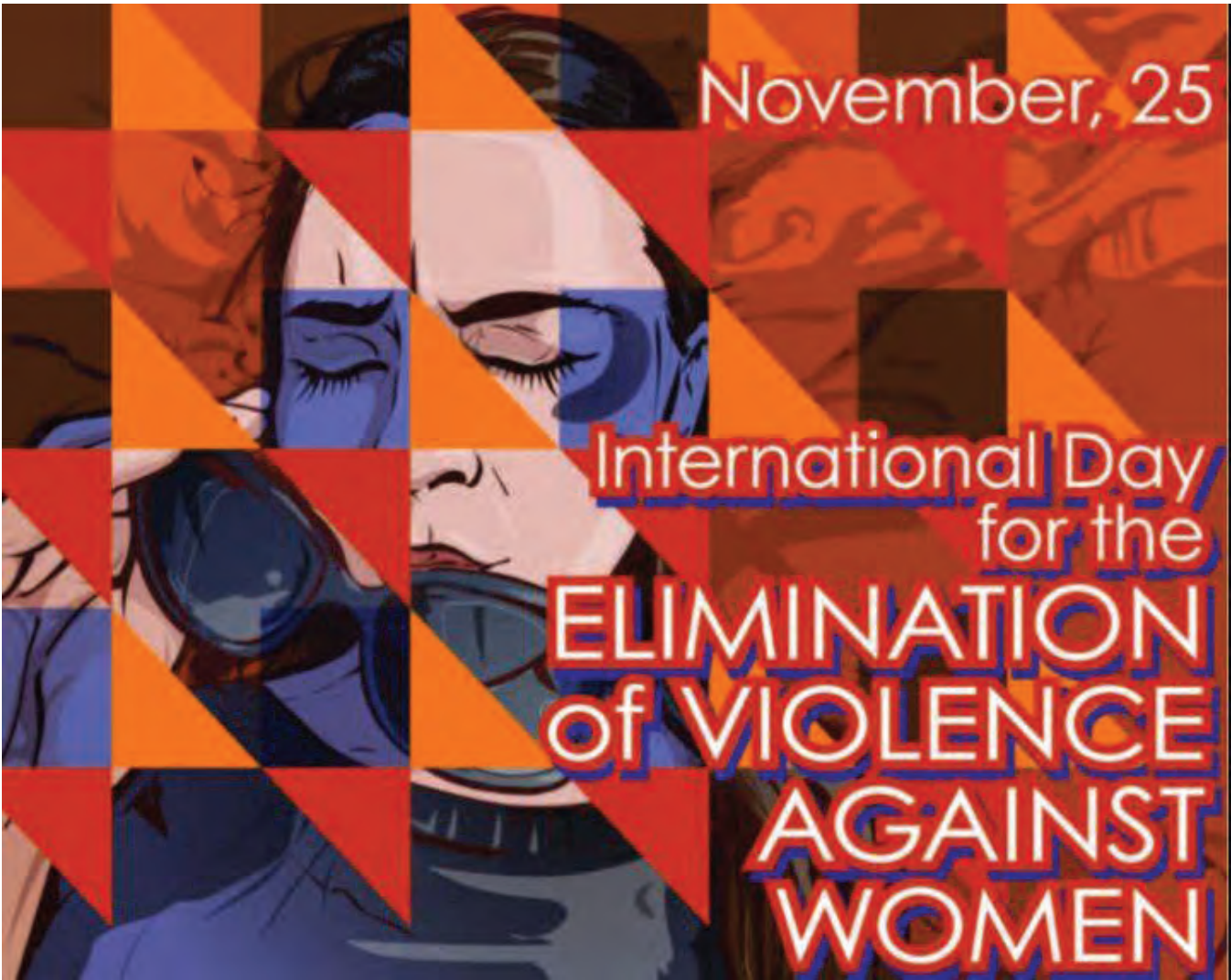
ملت کورد در سال ۱۳۵۸ نه‌تنها یک مقاومت نظامی، بلکه رخدادی گفتمانی و هویتی بود که معنای «ملت»، «اسلام»، و «ایران» را در سپهر سیاسی نوپای جمهوری اسلامی به چالش کشید. خمینی در فاصله‌ی سه ماه، از فرمانده‌ای که دستور کشتار صادر می‌کرد به واعظی بدل شد که از صلح و عدالت سخن می‌گفت؛ این چرخش، محصول اراده و آگاهی جمعی ملتی بود که حاضر نشد در برابر سیاست یکسان‌سازی دینی و سیاسی تسلیم شود.

در سطح تاریخی، پیام ۲۶ آبان را می‌توان نخستین سند رسمی عقب‌نشینی گفتمانی جمهوری اسلامی در برابر یکی از ملت‌های درون مرزهایش دانست. در سطح جامعه‌شناختی نیز، این پیام بازتابی از قانون عام مقاومت است: هرگاه قدرت از ابزار قهر فراتر رود، جامعه از طریق همبستگی، حافظه‌ی تاریخی و سازمان‌یافتگی، به بازتعریف روابط سلطه دست می‌زند. در نهایت، مقایسه‌ی این دو پیام نه‌تنها تفاوت دو لحظه‌ی تاریخی بلکه دو نوع نگاه به جامعه و سیاست را آشکار می‌سازد. پیام مرداد، بازتاب گفتمان اقتدارگرایی دینی است که جامعه را همچون بدنی واحد زیر فرمان ولایت می‌بیند؛ درحالی‌که پیام آبان، گرچه در ظاهر وحدت‌طلب، اما اعترافی است به تنوع واقعی و قدرت مقاومت درون این بدن اجتماعی. از همین‌رو، تحلیل این دو پیام نه‌فقط برای تاریخ سیاسی ایران بلکه برای فهم جامعه‌شناسی قدرت و مقاومت در خاورمیانه اهمیت دارد.

تجربه‌ی ملت کورد در سال ۱۳۵۸ نشان داد که حتی در برابر قدرتی که خود را مطلق و مقدس می‌پندارد، زبان، فرهنگ و اراده‌ی جمعی می‌تواند توازن قوا را تغییر دهد و گفتمان سلطه را به عقب‌نشینی وادارد. خمینی در ۲۶ آبان ۱۳۵۸، ناخواسته به این واقعیت تاریخی اذعان کرد که کوردستان با زور تسخیر نمی‌شود، بلکه باید با احترام و عدالت به آن نزدیک شد. این واقعیت همچنان در حافظه‌ی تاریخی ملت کورد زنده است و نقطه‌ی آغاز رابطه‌ای پرتنش میان مرکز و کوردستان در چهار دهه‌ی بعدی شد؛ رابطه‌ای که ریشه‌های آن را باید در همین سه ماه سرنوشت‌ساز مرداد تا آبان ۱۳۵۸ جست‌وجو کرد.

خشونت علیه زنان؛ به مثابه بازتولید جاهلیتی مدرن و معیوب در چشم اندازه‌های بنیادی اجتماعات

(به مناسبت ۲۵ نوامبر – روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان)



که مفهوم "انسان" را تعریف کرده‌اند، بازنگری کنیم تا کرامت انسانی از قید جنسیت رها شود و تبعیض‌های جسمی، جنسی و ذاتی ریشه کن شود، این مبارزه جامع، نیازمند اقدام در چهار جبهه اصلی است:

۱. جبهه قانون‌گذاری و حقوقی (سلطه عقلا‌نیت بر سنت): مقابله با هرگونه قانون‌گذاری غیرعقلانی که منشأ خود را از تفاسیر سنتی، تاریخی یا فقهی می‌گیرد و، نه از اصول عام حقوق بشر و عدالت فراگیر که این نبرد برای تضمین این اصل فلسفی است که کرامت و برابری مطلق انسان باید تنها مبنای مشروعیت قانون باشد و هیچ منبع سنتی جزم اندیشانه دیگری نباید بر آن مقدم شود.

۲. جبهه سیاسی و حکومتی (دموکراسی رادیکال): مقابله و مبارزه با ساختارهای سیاسی اقتدارگرا که از بدن زن به عنوان ابزار کنترل و تثبیت هژمونی خود استفاده می‌کنند که این امر مستلزم تضمین استقلال حقوقی و آزادی‌های فردی زن (لیبرالیسم فردی) در حوزه عمومی است.

۳. جبهه اقتصادی و رسانه‌ای (فرهنگ‌سازی ضدکالایی): مقاومت فعال در برابر شیء‌انگاری و استثمار روان‌شناختی تحمیل‌شده توسط رسانه‌ها و ساختارهای سرمایه‌داری با هدف بازیابی ارزش زن فراتر از قابلیت مصرف و زیبایی معیارشده.

۴. جبهه اجتماعی و فرهنگی (تغییر زبان و هنجارها): مبارزه با خشونت نمادین و نرمال‌سازی خشونت در زبان روزمره و نهادهای اجتماعی نظیر خانواده. این اقدام نیاز به بازتعریف فرهنگی نقش‌های جنسیتی و محو توجیهات "تأدیبی" دارد که گاهی برای پیاده سازی این مهم براندازی و ساقط شدن حکومت‌های توتالیتر الزامی است.

تنها با به رسمیت شناختن برابری ذاتی و غیرقابل خدشه زن و مرد به عنوان یک اصل فلسفی، اخلاقی و عقلانی که بر هر تفسیر و قانونی اولویت دارد، می‌توان امیدوار بود که خشونت ساختاری و نهادینه‌شده، جای خود را به عدالت، برابری و کرامت انسانی بدهد. این انقلاب معرفت‌شناختی و برابر محور، تنها راه برای ابدال ۲۵ نوامبر از یک روز با مناسبتی تاریخی که یادآور قربانیان زن در جامعه‌ای پسرقتی و دوگماتیک است به یک نقطه عطف در راستای اقدام رادیکال و پایدار در جامعه‌ای پیشرفته است.

تبلغ کالا قرار می‌دهد، بلکه بدن و ظاهر خود زنان را به مهم‌ترین کالای زندگی برای رقابت در بازار ازدواج، شغل و شبکه‌های اجتماعی تبدیل می‌کند.

استثمار روان‌شناختی و اضطراب مزمن این شکل از خشونت، روان‌شناختی و عمیقاً فرساینده است، زن باید برای "ارزشمند باقی ماندن" و جلوگیری از "نامرئی شدن"، دائماً در حال پالایش و مصرف خدمات زیبایی و مد باشد. این امر بیمارگونه، نوعی خودشیء‌انگاری مزمن ایجاد می‌کند.

در این نظام زن همچنان مسئولیت کار بدون مزد، خانه‌داری و مراقبت را برعهده دارد، در حالی که در بازار کار، اغلب با شکاف دستمزد و سقف شیشه‌ای روبه‌رو است. سرمایه‌داری با دوگانه نگه داشتن این نقش‌ها، از زن به صورت مضاعف بهره‌کشی می‌کند.

در نتیجه، خشونت در دنیای سرمایه‌داری، در قالب اضطراب دائمی برای دستیابی به استانداردهای غیرواقعی و تلاش برای مصرف شدن و مصرف کردن نمود پیدا می‌کند. اینجا زن نه ارزش معنوی دارد و نه ارزش اخلاقی؛ بلکه ارزش تجاری دارد و به عرصه بازار وارد می‌گردد. این خشونت ظریف است؛ لبخند می‌زند، اما تبعیض را عمیق‌تر می‌کند و زن "شیء" نمی‌شود به‌خاطر مرد، بلکه به‌خاطر سود بیشتر در خدمت نظام کاپیتالیستی.

نتیجه‌گیری: لزوم بازاندیشی در پارادایم "انسان"

خشونت علیه زن، پدیده‌ای مجرد یا تکبعدی نیست، بلکه یک پروژه چندسطحی و چند وجهی است که ریشه‌های آن در تاریخ فلسفی و دینی، سیاست حکومتی اقتدارگرا، اقتصاد جهانی‌شده سرمایه‌داری و زبان و فرهنگ عامه تنیده شده است. تحلیل ما نشان داد که زن همواره از سوی این ساختارها، یا به مثابه "موجود ناقص" (توجیه دینی... شرعی/حقوقی-اسلامی)، یا به مثابه "ابزار کنترل سیاسی" (حکومت‌های اقتدارگرا) و یا به مثابه "کالای مطلوب" (نظام سرمایه‌داری) تعریف شده است.

مبارزه واقعی با این خشونت ساختاری، فراتر از برگزاری مراسم ۲۵ نوامبر و درمان‌های موضعی است و مستلزم یک انقلاب معرفت‌شناختی و رادیکال در جهت باز تعریف و باز مفهوم زن و جایگاه زن در اجتماع است. ما باید در پارادایم‌های بنیادینی

جامعه‌شناسانی چون پیر بوردیو (Pierre Bourdieu) مفهوم خشونت نمادین را اینگونه مطرح می‌کنند: شکلی از خشونت که با همکاری ناخودآگاه قربانی اعمال می‌شود. این خشونت در لایه‌های زبان، طنز، رسانه و ضرب‌المثل‌ها نهفته است.

استفاده از زبان تحقیرآمیز: استفاده روزمره از اصطلاحاتی که توانمندی فکری، قدرت جسمی یا استقلال زن را به تسخیر می‌گیرند، به تدریج عزت نفس زن را تخریب کرده و این باور را در هر دو جنس نهادینه می‌کند که جایگاه زن، فرودست و به نقل از سطح عوامانه "زن ضعیفه است" تقلیل می‌یابد گازلایتینگ اجتماعی: هنگامی که زن مورد خشونت قرار می‌گیرد، به جای حمایت جامعه، اغلب متهم به "تحریک" یا "عدم رعایت حدود" می‌شود. این رویکرد، زن را مجبور می‌کند که به جای جستجوی عدالت، و دادخواهی و احقاق حقوقش در صحت درک و تجربه خود شک کند. این فشار اجتماعی، قوی‌تر از بسیاری از کتک‌ها عمل کرده و زن را در چرخه سکوت و پذیرش خشونت و خفقان جنسیتی حفظ می‌کند.

در نهایت، تحلیل اجتماعی نشان می‌دهد که خشونت علیه زنان، یک فرهنگ است، یک میراث اجتماعی که نه تنها توسط قانون و حکومت، بلکه توسط هنجارها، باورها و زبان روزمره ما دائماً تغذیه و بازتولید می‌شود.

۵. خشونت در دنیای سرمایه‌داری: استحاله زن به "کالای مطلوب"

در اقتصاد جهانی‌شده و سویه مدرنتر امروزینش، لیبرال سرمایه‌داری و فети‌شیم و کالاواره‌گی زن، خشونت بر علیه زنان ماهیت ظریف و روان‌شناسانه‌ای پیدا می‌کند که نیازمند تحلیل عمیق‌تر است. خشونت در اینجا، از ابزار سرکوب دینی/سیاسی به مکانیزم استثمار اقتصادی/روانی تبدیل می‌شود.

ابژکتیفیکیشن (شیء‌انگاری) و فتي‌شیم کالا

نظام سرمایه‌داری، به‌جای سرکوب فیزیکی، زن را در فرآیند شیء‌انگاری (Objectification) به یک کالای مطلوب و در دسترس تبدیل می‌کند. رسانه‌ها با تاکید بر برندیسم و صنعت تبلیغات، ارزش زن را به ویژگی‌های فیزیکی (جوانی، زیبایی، جنسیت) تقلیل می‌دهند که قابل خرید و فروش و مصرف هستند. این فرآیند، نه تنها زنان را در خدمت

اشاره کرد. این احکام نه تنها مناسبات حقوقی، بلکه فرهنگ عمومی را نیز شکل دادند و مردم باور کردند زن "در ذات خود" ناقص است و این باور، خشونت را طبیعی-ذاتی و حتی "وظیفه‌ی مرد" جلوه داد.

از جوامع باستان تا دوران اسلامی، زن همواره زیر سایه مالکیت مرد تعریف شده و بدن او ابزار قدرت، حفظ شرافت، ناموس پرستی و سیاست مردان بوده است. فقه سنتی با تعریف زن به عنوان موجودی "کم‌عقل" و "نیازمند قیم"، تبعیض را از یک رفتار عرفی به یک اصل الهی و شرعی ارتقا داد و سپس این تبعیض به فرهنگ عامه سرایت کرد و تبدیل به حقیقتی نانوشته شد که در نتیجه آن اشاعه فرهنگ دینی آمیخته به خشونت را مشروع کرد و آنرا در بستر جامعه و فرهنگ عوام نهادینه و طبیعی جلوه داد.

۳. خشونت حکومتی: ابزاری برای حفظ هویت ایدئولوژیک حاکمیت

در نظام‌های سیاسی که مدعی ایدئولوژی تمامیت‌خواه هستند (مانند برخی نظام‌های دینی یا اقتدارگرا)، خشونت علیه زنان به یک ابزار حکومتی برای تثبیت قدرت تبدیل می‌شود. این نظام‌ها، بدن و ماهیت زن را به امر امنیتی تبدیل کرده است. دولتی‌سازی خشونت: در این حکومت‌ها، اعمالی مانند حجاب اجباری، محدودیت شغلی یا لغو حق حضانت، توسط نهادهای قانونی و انتظامی به اجرا درمی‌آیند. این مهندسی اجتماعی از بالا، زن را به نمادی از مرزهای ایدئولوژیک جامعه تبدیل می‌کند.

زن، عرصه نبرد سیاسی: سرکوب زن در این سیستم‌ها نه تنها هدفش کنترل بدن زن است، بلکه ارسال پیام روشنی به کل جامعه است، مبنی بر اینکه قدرت مطلق در دست حکومت است. در واقع، خشونت حاکمیت بر علیه زن در جامعه است. این چارچوب، اعلامیه قدرت سیاسی و رواداشت مقتدرانه آن بر مبنای اسلام سیاسی است. هرگونه نافرمانی زن در این فضا، به مثابه تهدیدی مستقیم علیه هژمونی و مشروعیت دولت تفسیر می‌شود.

زن آزاد، متفکر، منتقد و مستقل، نظم ایدئولوژیک را مختل می‌کند و تهدیدی برای حاکمیت توتالیتر اسلامی است که باید کنترل شود، در چنین ساختاری، خشونت نه‌تنها اتفاقی نیست، بلکه ابزاری سرکوبی و متقابل در راستای ابقای حکومت است.

۴. تحلیل جامعه‌شناختی: نهادی‌نگی خشونت در زیست روزمره و فرهنگ عامه

خشونت علیه زن تنها در متون قانونی و دینی خلاصه نمی‌شود، بلکه به شکل نادیدنی و ریشه‌داری چنان در بافت اجتماعی و فرهنگ عامه رسوخ کرده است که این خشونت از طریق فرآیند جامعه‌پذیری بازتولید و باز نشر مجدد می‌شود و به یک هنجار دیکنه شده پنهان تبدیل می‌شود.

جامعه‌پذیری در خانواده و نهادهای آموزشی، اولین مجرای است که سلسله مراتب جنسیتی را در ذهن فرد نهادینه می‌کند. همچنین تقسیم کار جنسیتی سختگیرانه و تفکیک سفت و سخت سنتی نقش‌ها (زن = مراقبت، مرد = تأمین) در نهایت به محدودیت‌های فیزیکی و روانی برای زن منجر می‌شود. پذیرش این تقسیم کار به عنوان "طبیعی" یا "دینی"، زن را در حوزه خصوصی و خانوادگی حبس کرده و او را از منابع قدرت، تصمیم‌گیری و دایره انتخاب در حوزه عمومی دور می‌سازد.

در بسیاری از خرده‌فرهنگ‌ها، خشونت فیزیکی یا کلامی مرد علیه زن، نه به عنوان "جرم"، بلکه به عنوان "تادیب" یا "تنبيه مشروع" برای بازگرداندن نظم خانوادگی تعریف می‌شود. این نرمال‌سازی خشونت، ریشه در همان پارادایم منفی ناقص‌بودن زن دارد که نیازمند قیمومیت و سرپرستی است.

خشونت نمادین و زبان روزمره (Symbolic Violence) (bolic Violence)



ازین حسینی

برخلاف تصور رایجی که آن را به بالفطره به رفتار فردی مردان فرو می‌کاهد، پدیده‌ای ریشه‌دار، ساختاری و چندلایه است که نه از یک تصمیم شخصی، بلکه از اعتقاداتی نشأت گرفته و به وجود آمده که طی قرن‌ها در ساختارهای تاریخی، دینی، سیاسی، حکومتی، اجتماعی و اقتصادی بازتولید شده است. به همین دلیل، ۲۵ نوامبر تنها فرصتی برای ذکر آمار یا تکرار بدیهیات نیست؛ بلکه مجالی جدی برای نقدی عمیق و عقلانی است که زن را موجودی فرعی، جنس دوم، قابل تملک و مجبور به کنترل معرفی کرده است.

در این مقاله، خشونت علیه زنان را در قالب برآیند پنج نیروی درهم تنیده اجتماعی بررسی می‌کنیم؛ تاریخ پدرسالار، فقه و فرهنگ دینی، ساختار سیاسی، سازوکار اجتماعی و مکانیزم‌های ظریف روان‌شناختی دنیای سرمایه‌داری. این تحلیل می‌کوشد نشان دهد که چگونه این نیروها، هر یک به شکلی متفاوت، مفهوم، هویت و جسم زن را به آوردگاهی تحمیلی در مسند قدرت تبدیل کرده‌اند.

۱. ریشه‌های تاریخی و فلسفی: زن به‌عنوان "نسخه ناقص" در عقلانیت کلاسیک

پدرسالاری، پیش از آن که دینی شود، تاریخی و فلسفی بود. در تمدن‌های باستانی، زن به‌طور نظام‌مند از حوزه عقل، قدرت و استقلال و انتخاب کنار گذاشته شد. اندیشه‌ی ارسطو که زن را "مرد ناقص" معرفی کرد زمینه را برای ایجاد بنیانی فراهم کرد که خود به یک جهان‌بینی زن ستیز مبدل شد که در آن مرد معیار انسان کامل محسوب و زن در جایگاه چندم و پایین تر قرار گرفت. در تمدن‌های اولیه خاورمیانه و بین‌النهرین و در بسیاری از جوامع، بدن زن، ملک خانواده، قبیله و مرد و در اهم اوقات به جهت صلح و آتش بس معنا شده است. این نگاه، زنان را از مایملک‌های قابل مبادله تا ابزار تولید نسل تعریف می‌کرد. چنین مفهومی در لایه‌های ناخودآگاه جمعی بشریت و حافظه تاریخی جوامع، از زن تصویری را رسم کرد که زن به عنوان موجودی نیازمند، قابل کنترل و میزبانی فرمانبردار است.

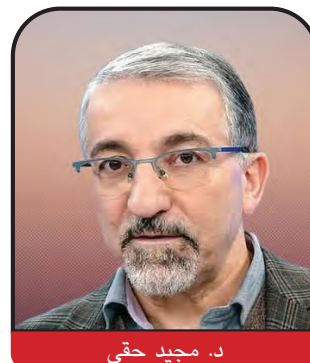
این پیش‌فرض‌های تاریخی بعدها در ادیان رشد یافت و سپس در حکومت‌ها قدسی‌سازی و نهادینه شدند و تبدیل به قانون، اخلاق و عرفی اجتماعی گشتند. بنابراین، خشونت امروز بر علیه زنان نه تنها به دلیل رفتار مردان نیست، بلکه می‌توان گفت سایه‌ای از جاهلیت است که تاریخ بر ذهن بشر انداخته است.

۲. فرهنگ و فقه اسلامی: قداست‌بخشی به تبعیض و نهادینه‌کردن اطاعت

در جوامع اسلامی، تبعیض جنسیتی از فقه تاریخی نیرو گرفته است و فقه سنتی بر پایه برداشت‌هایی شکل گرفته که در آن زن به سه ویژگی تقلیل می‌یابد: ضعف عقل، ضعف مدیریت بر خود، و نیاز به قیمومیت.

این تصویر در آیات و روایات خاصی مشروعیت یافته و سپس در قالب قانون و عرف اجتماعی تثبیت شده که می‌توان به موارد فقهی استدلالی برگرفته از قرآن و سنت پیامبر اسلام اشاره کرد، من‌الجملة به نصف بودن حق شهادت و ارث و دیه، حق طلاق، حق حضانت و چند همسری برای مرد، حجاب اجباری، مجاز دانستن تنبیه زن و ممنوعیت خروج از خانه بدون اجازه مرد

تصمیم استرالیا برای قرار دادن سپاه پاسداران در مسیر «سازمان‌های تروریستی دولتی»



د. مجید حقی

تصویب قانون تازه در پارلمان استرالیا که به دولت فدرال اجازه می‌دهد نهادهای دولتی خارجی را به‌عنوان «حامی یا عامل تروریسم» در فهرست سپاه قرار دهد، نقطه عطفی تاریخی است. این تصمیم نه تنها برای امنیت ملی استرالیا اهمیت دارد، بلکه برای جنبش آزادی‌خواهی کوردستان و تمامی ملت‌هایی که قربانی ترور سازمان‌یافته جمهوری اسلامی بوده‌اند، معنا و ارزش نمادین عمیقی دارد.

استرالیا با این قانون عملاً سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بازوی نظامی و امنیتی رژیم ایران را در مسیر قرار دادن در فهرست سازمان‌های تروریستی جهانی گذاشت و این تصمیم، پژواک عدالت برای ده‌ها سال خون و رنج ملت‌هایی است که قربانی ماشین ترور تهران شده‌اند، به‌ویژه ملت کورد.

اقدام استرالیا در سطح بین‌المللی، گامی بزرگ برای مشروعیت‌بخشی به خواست ملت‌هایی است که سال‌ها قربانی ترور دولتی بوده‌اند.

اکنون وظیفه جنبش ملی کوردستان است که از این فرصت برای تشکیل «پرونده بین‌المللی سپاه پاسداران» استفاده کند؛ پرونده‌ای شامل همه جنایات علیه کوردها، از بمباران روستاها و ترور رهبران تا مسموم‌کردن پناهجویان سیاسی در جنوب کوردستان. هر تصمیم حقوقی جهانی، زمانی معنا پیدا می‌کند که ملت‌های قربانی آن را به ابزار عدالت و دادخواهی بدل کنند. استرالیا دروازه را گشوده است، اکنون نوبت ماست که از این مسیر عبور کنیم و ترور دولتی را به میز محاکمه تاریخ بکشانیم.

سپاه پاسداران نه تنها ابزار سرکوب داخلی رژیم ولایت فقیه است، بلکه یکی از بزرگ‌ترین سازمان‌های تروریستی دولتی در جهان محسوب می‌شود. برای ملت کورد، این واقعیت تنها یک گزاره نظری نیست؛ تجربه‌ای تلخ و خونین است که از دهه‌ی شصت تا امروز ادامه دارد. در ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۹، نیروهای سپاه و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در شهر وین، پایتخت اتریش، دکتر عبدالرحمان قاسملو، دبیرکل حزب دموکرات کوردستان ایران، را در جریان مذاکرات صلح، در یک آپارتمان دیپلماتیک به گلوله بستند.

سه سال بعد، در سپتامبر ۱۹۹۲، در قلب برلین، دکتر سعید شرفکندی، جانشین

قاسملو، به همراه دو تن از یارانش، فتاح عبدلی و همایون اردلان – در رستوران «میکونوس» ترور شدند. دادگاه آلمان بعدها صراحتاً اعلام کرد که دستور این ترور مستقیماً از بالاترین سطح نظام ایران صادر شده است.

از آن زمان تاکنون، سپاه پاسداران و نیروهای اطلاعاتی وابسته به آن در خاک عراق، ترکیه و حتی اروپا، ده‌ها فعال، هنرمند و روزنامه‌نگار کورد را ترور کرده‌اند. در جنوب کوردستان (اقلیم کوردستان عراق)، سپاه بارها با پهباد، توپخانه و موشک مقرهای احزاب کوردستانی را بمباران کرده است؛ از جمله حملات مکرر به کویه، کوسرت، زرگویز و غیره، که به کشته شدن ده‌ها تن از زنان و کودکان پناهجو انجامید.

اسناد و شهادت‌های متعددی وجود دارد که نیروهای سپاه حتی از سم و مواد شیمیایی برای مسموم‌کردن مواد غذایی در اردوگاه‌های احزاب کوردستانی استفاده کرده‌اند.

استرالیا و نقطه پایان بر مصونیت ترور دولتی

اکنون، وقتی استرالیا قانون جدید خود را تصویب می‌کند، در واقع به جامعه جهانی می‌گوید: زمان آن رسیده است که دولت‌های تروریست همانند گروه‌های تروریستی محاکمه شوند.

در گزارش رسمی سازمان اطلاعات استرالیا (ASIO)، ذکر شده است که سپاه پاسداران در پشت صحنه دو حمله آتش‌افروزانه در سیدنی و ملبورن قرار دارد. این حملات با انگیزه‌ی یهودستیزانه و ضددموکراتیک، نشانه روشنی از گسترش فعالیت‌های تروریستی جمهوری اسلامی در قاره اقیانوسیه است.

تصویب «قانون دولت‌های حامی تروریسم» به دولت استرالیا قدرت می‌دهد تا هر نهاد رسمی خارجی، از جمله سپاه پاسداران را، در فهرست سازمان‌های تروریستی قرار دهد؛ دارایی‌ها و تراکنش‌های مالی آن‌ها را مسدود کند، و همکاری با آن‌ها را جرم اعلام نماید.

برای ملت کورد، این یک پیروزی اخلاقی و تاریخی است؛ زیرا جهان سرانجام به زبان قانون پذیرفت آنچه در کوهستان‌های کوردستان، در اردوگاه‌های پناهندگان و در خیابان‌های اروپا رخ داده، «تروریسم دولتی» بوده است. نه نزاع داخلی، نه اختلاف سیاسی از نخستین روزهای انقلاب ۵۷، بعد از فرمان جهاد خمینی علیه مردم کوردستان، سپاه پاسداران مأموریت یافت تا به دستور روح‌الله خمینی «غائله کوردستان» را سرکوب کند. این مأموریت تا امروز ادامه یافته است، با اشکال تازه‌تر و ابزارهای پیچیده‌تر.

– در دهه‌ی ۱۳۶۰، سپاه ده‌ها روستا را در شرق کوردستان ویران کرد و هزاران غیرنظامی را در اعدام‌های میدانی کشت. – در دهه‌های بعد، این سیاست به خارج از مرزها کشیده شد؛ از ترور رهبران کورد در اروپا تا بمباران مکرر اقلیم کوردستان.

– در سال‌های اخیر، سپاه از موشک‌های بالستیک و پهپادهای انتحاری برای هدف‌قرار دادن مقرهای احزاب کوردستانی استفاده کرده است، در حالی که دولت اقلیم کوردستان به دلیل ملاحظات سیاسی سکوت کرده است. همه این‌ها نمونه‌هایی از یک دکترین

واحد است: دشمن‌سازی دائمی با ملت کورد و تلاش برای نابودی سیاسی و فیزیکی جنبش آزادی‌خواهی.

آنچه در استرالیا رخ داد، تنها یک قانون نیست؛ بلکه اعتراف رسمی یک کشور دموکراتیک به واقعیتی است که کوردها سال‌ها فریاد زدند: جمهوری اسلامی از ابزار ترور به‌عنوان سیاست خارجی و داخلی استفاده می‌کند.

وقتی استرالیا می‌گوید «سپاه پاسداران عامل یا حامی تروریسم است»، این جمله در گوش ملت کورد پژواکی تاریخی دارد، شهید بی‌نام در کوه‌ها و اردوگاه‌های جنوب کوردستان.

از این‌رو، جنبش ملی کوردستان باید این فرصت را تاریخی بداند:

– نخست، به‌عنوان مبنای حقوقی برای پیگیری بین‌المللی جنایت‌های رژیم ایران در دادگاه‌های جهانی؛

– دوم، برای ایجاد اتحاد سیاسی میان نیروهای کوردستانی علیه تروریسم دولتی؛

– سوم، برای جلب حمایت جامعه جهانی در برابر ادامه‌ی حملات پهبادی، موشکی و تروریستی سپاه در خاک عراق و سوریه.

اقدام استرالیا آغاز زنجیره‌ای از تحولات جدید خواهد بود. در کانادا، سپاه از سال ۲۰۲۴ در فهرست تروریستی قرار گرفته است. آمریکا از ۲۰۱۹ همین تصمیم را گرفته بود. اکنون با ورود استرالیا، بلوک

تازه‌ای از کشورهای دموکراتیک شکل گرفته که می‌توانند با همکاری امنیتی و اطلاعاتی، فعالیت‌های سپاه در خارج از ایران را متوقف کنند.

در اروپا نیز، این اقدام می‌تواند مانع بزرگ حقوقی را بشکند. پارلمان اروپا بارها از اتحادیه خواسته سپاه را در فهرست تروریستی بگذارد، اما بهانه‌ی فقدان «مبنای قضایی» را مطرح کرده‌اند. اکنون، تصمیم استرالیا و گزارش رسمی ASIO چنین مبنایی را فراهم می‌کند.

به همین دلیل، جنبش‌های مدنی و احزاب کوردستانی باید این تصمیم را در کمپین‌های بین‌المللی خود برجسته کنند، به‌ویژه در گفت‌وگو با پارلمان‌های اروپا و نهادهای حقوق بشری.

شکست سیاست انکار

رژیم ایران همواره کوشیده است تا ترورهایش در خارج از کشور را «دروغ مخالفان» یا «تسویه‌حساب داخلی» جلوه دهد. اما حالا، کشوری با اعتبار دموکراتیک و فاصله جغرافیایی بسیار، مستند اعلام کرده که نهاد نظامی رژیم، در عملیات تروریستی نقش داشته است. این یعنی پایان دوران انکار. همان‌گونه که دادگاه «میکونوس» نقطه عطفی در افشای ترور دولتی جمهوری اسلامی در دهه ۹۰ بود، اقدام استرالیا می‌تواند میکونوس قرن بیست‌ویکم باشد؛ نقطه‌ای که جهان دیگر نمی‌تواند چشمانش را بر جنایات سپاه ببندد.

اقدام استرالیا می‌تواند میکونوس قرن بیست‌ویکم باشد؛ نقطه‌ای که جهان دیگر نمی‌تواند چشمانش را بر جنایات سپاه ببندد. برای ملت کورد و نیروهای سیاسی آن، تصمیم استرالیا بیش از هر چیز، تأییدی است بر درستی مسیر مقاومت و ایستادگی. جهان آزاد، پس از ده‌ها سکوت، اکنون صدای قربانیان را می‌شنود. ما نه دشمن صلحیم، نه دشمن ایران، ما خواهان آزادی و عدالت برای ملت خود هستیم. سپاه پاسداران با ترور رهبران صلح‌طلب و آزادی‌خواه کورد، نشان داد که دشمن اصلی‌اش نه جنگ، بلکه آشتی و آزادی است. امروز، استرالیا همان چیزی را گفت که کوردها از ده‌ها پیش فریاد می‌زدند: جمهوری اسلامی، خود یک رژیم تروریستی است

برای ملت کورد و نیروهای سیاسی آن، تصمیم استرالیا بیش از هر چیز، تأییدی است بر درستی مسیر مقاومت و ایستادگی. جهان آزاد، پس از ده‌ها سکوت، اکنون صدای قربانیان را می‌شنود. ما نه دشمن صلحیم، نه دشمن ایران، ما خواهان آزادی و عدالت برای ملت خود هستیم.

سپاه پاسداران با ترور رهبران صلح‌طلب و آزادی‌خواه کورد، نشان داد که دشمن اصلی‌اش نه جنگ، بلکه آشتی و آزادی است. امروز، استرالیا همان چیزی را گفت که کوردها از ده‌ها پیش فریاد می‌زدند: جمهوری اسلامی، خود یک رژیم تروریستی است.

اقدام استرالیا در سطح بین‌المللی، گامی بزرگ برای مشروعیت‌بخشی به خواست ملت‌هایی است که سال‌ها قربانی ترور دولتی بوده‌اند. اکنون وظیفه جنبش ملی کوردستان است که از این فرصت برای تشکیل «پرونده بین‌المللی سپاه پاسداران» استفاده کند؛ پرونده‌ای شامل همه جنایات علیه کوردها، از بمباران روستاها و ترور رهبران تا مسموم‌کردن پناهجویان سیاسی در جنوب کوردستان. هر تصمیم حقوقی جهانی، زمانی معنا پیدا می‌کند که ملت‌های قربانی آن را به ابزار عدالت و دادخواهی بدل کنند. استرالیا دروازه را گشوده است، اکنون نوبت ماست که از این مسیر عبور کنیم و ترور دولتی را به میز محاکمه تاریخ بکشانیم.

سخنان سران رژیم ایران نمودی از آموزش و پرورش



جمال رسول دنخه

"غوطه‌ورسازی" است. غوطه‌ورسازی یادگیری فرآیندی است که در این روش از یادگیری و آموختن زبان غیر رسمی از آن بهره می‌جویند. یعنی این که فرد برای آموختن مثلا زبان فرانسوی در طول روز با کسانی در ارتباط بوده که همه روابط آنها با زبان فرانسوی است. در این شیوه فرد زبان فرانسه را می‌آموزد این روش در نهایت فرد را چنان بار می‌آورد که همه چیز را می‌داند، ولی در واقع چیزی نمی‌داند. در اصل طوطی وار مباحثی را یاد گرفته و در مسائل روزانه با رنگ و لعاب بخصوص آن مورد همان کلمات را تکرار می‌کند. در نهایت از لحاظ شخصیتی فرد را لاف‌زن و خودستا بار می‌آورد. تمامی فرماندهان نظامی و دیپلماتکاران رژیم در چنین کیش شخصیتی می‌چرخند. همیشه زبان آنان مخلوطی از تهدید و ترعیب است. همین تهدید و ترعیب را با لبخندی بر زبان می‌رانند که گویا هیچ واهمه‌ای ندارند و کسانی هم که این صحبت‌ها را می‌شنوند دیگر نگرانی نداشته باشند که هر دشمنی را در جای خود نابود می‌کنند. حال این دشمن هم تاکنون مشخص نیست چه ابعادی دارد و چه پهنه‌ای از جغرافیا را دربر می‌گیرد؛ تنها اسرائیل و آمریکا دو دشمن واقعی مشخص هستند آموزش و پرورش در ایران دقیق افرادی را تربیت می‌کند که ورای حقیقت و دستیابی به درک واقعیت بر پایه نقل توهمات و توجیه آن به عنوان واقعیت است. همان چیزهایی که روزانه در رسانه‌های سمعی و بصری رژیم ایران مشاهده می‌کنیم، دال بر این حقیقت است. جالب اینجاست خود رسانه‌های رژیم در قالب انتقاد و بازخوانی از آن سخن می‌گویند باز هم به سخنان فرماندهان نظامی رژیم ایران گوش فرا دهید؛ از بیخ و بن از توانایی‌های نظامی سخن می‌گویند که اکثریت کشورها از آن محروم بوده و کشورهای هم مانند آمریکا و روسیه که دارای این توانایی نظامی هستند؛ توانایی نظامی این رژیم بومی است. این موارد از سخنان و رفتار متوهمانه سران رژیم ایران

از کارکردهای ایدئولوژی تفهیم توهم به جای واقعیت است. بنگرید به تار و پود گفته‌ها و اظهارات سران رژیم ایران! در گذشته و حال هرگاه سخنی از مسئولان و مقامات رژیم جمهوری اسلامی ایران شنیده یا خوانده باشیم، به صف‌آرایی مجموعه‌ای از کلمات و لغات برخورد خواهیم کرد، که بیش از آنکه به واقعیت نزدیک باشد تصویری از یک جامعه پویا و در حال شکوفایی است که راه توسعه را در بر گرفته است فرماندهان عالی‌رتبه نظامی و سران دیپلماسی ارشد این رژیم هر زمانی لب به سخن گشوده‌اند، به بیان مضامینی پرداخته‌اند، که مدیریت آنان در داخل و خارج جغرافیای ایران زبانزد شهره عام و خاص است. همان چیزی که محمود احمدی نژاد از روسای جمهور سابق این رژیم گفت که، ما مدیریتی عالی داریم و می‌توانیم به جهان عرضه کنیم، اما در جواب خبرنگاری که پرسید، این نوع مدیریت شما چیست؟ در نیشخند و صوت در گلو پاسخ نداد. تاکنون هیچ فرمانده نظامی رژیم ایران پیدا نشده است چه آنان که زنده ماندند و چه آنان که از سوی اسرائیل به تابوت مرگ روانه شدند؛ از این سخن نگفته باشد که اسرائیل را محو می‌کنیم و آمریکا را نابود! اما باید سر نخ این گونه موضوعات و بیانات را برای نابودی و تنبیه کشورهای دیگر از سوی سران رژیم ایران در چه چیزی جست؟ آری؛ همان آموزش و پرورش رژیم جمهوری اسلامی ایران یک بعد آموزش و پرورش رژیم ایران



روزانه به خورد مردم داده می‌شود. مانند اینکه شخص عباس عراقچی، وزیر امور خارجه رژیم ایران بارها گفته است که خامنه‌ای با عصای موسی گونه خود اسرائیل را شکست داد! معلوم نیست این عصا چگونه و کجا کارکرد داشته است. حال همین مسائل برای مدتی بعد در قالب درس‌های مدرسه‌ای به خورد دانش آموزان داده می‌شود و در سطح دانشگاهی نیز تدریس خواهند شد. به مانند کتاب محمدجواد ظریف در مورد مذاکرات خود با آمریکا؛ کتابی که اکنون مشخص شده است لبالب از سانسور و شکست بوده است، ولی باز هم تدریس شده و شخص ظریف نیز مانند یک استاد دانشگاه مدرس است. مسئله آموزش و پرورش در ایران به جای آنکه موضوعی باشد برای دستیابی به مهارت و توانایی‌های رفتاری و فکری، در بطن رژیم ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران آغشته به مسائل دینی و مذهبی است و فرد تا زمانی که در قید حیات است در صد دستیابی به زندگی عالی و مرفه است اما در پایان به یک تهی می‌رسد

پنهان کرده‌اند که در این جنگی که پیروز شده‌اند چند بار شکست خورده‌اند و چندها کودک و نوجوان را برای رویاهای خود به کشتن داده‌اند. به فیلم و اسناد جنگ عراق بنگرید که سرشار از این داستان‌هاست؛ مثلا کودکی ۱۲ ساله از مشهد روانه جبهه‌های جنگ شده تا به امید آنکه صدام را شکست دهد. قبل از حمله اسرائیل به ایران همه سرداران و فرماندهان نظامی رژیم ایران در رسانه‌های رژیم لاف این را می‌زدند که آنان سیستم یکپارچه هوایی دارند، کرک و پشم اسرائیل را می‌زنند، کاخ سفید را حسینه خواهند کرد، آمریکا در منطقه حذف خواهد شد، سیلی محکم به آمریکا و این دست سخنان که فقط مصرف داخلی داشت و کسانی این موضوع را باور داشتند که در سینه‌چاک این رژیم بودند. این موضوع که رژیم ایران حکومتی غیرقابل شکست است و حتی آمریکا از آن ترس دارد به باوری عمومی تبدیل شده بود که مردم را به این قناعت رسانده بود که ایران در جهان حکمران است و توانایی غیرقابل مهار دارد این داستان تلقین توهم به واقعیت به مردم اکنون نیز ادامه دارد و به بعدهای دیگری سرایت کرده است و در قالب تحلیل‌های

ابتدا در آموزش و پرورش عمومی نهفته است که، در وهله‌ی اول گریبان تمام مردم جغرافیای ایران را گرفته و در آموزش خصوصی در مراکز ویژه نظامی و امنیتی یقه شخص مسئولان رژیم را گرفته است. چرا که آموزش و پرورش رژیم ایران در کتب درسی خود به مسائلی می‌پردازد که بیشتر خیالبافی است. به مانند نمونه، داستان حسین فهمیده، همان دانش آموزی که به قول خود سران رژیم با نارنجک زیر تانک رفته است. اما عقل سلیم قبول ندارد که تانک با نارنجک منهدم شود. اما این داستان آنقدر قشنگ و قهرمانانه توضیح داده می‌شود که در ناخودآگاه فرد به باوری تبدیل می‌شود. نمونه‌های دیگری هم در دروس مدارس رژیم ایران می‌توان اشاره کرد. مانند الاغ حضرت خضر، پتروس پسر فداکار، برداشتن درب مکه توسط حضرت علی(ع) و مثال‌های دیگر این نوع از تخیلات در طول دوره آموزشی به مقاطع خاصی برخورد خواهد کرد. برای نمونه در پادگان‌های آموزشی برای سربازان خدمت اجباری از رشادت‌های خود در جبهه‌های جنگ سخن می‌گویند که با رمز یا زهرا پیروز شده‌اند. اما واقعیت را

بازنشر فایل صوتی امیر کریمی؛

از تاکتیک مهار تا ضرورت بازاندیشی در جنبش کوردستان



شود، و نه در پذیرش بی‌قید و شرط روایت‌های امنیتی. تنها از مسیر بازگشت به ریشه‌های طبقاتی و مردمی جنبش، و پیوند دوباره‌ی مبارزه‌ی ملی با مبارزه‌ی اجتماعی می‌توان پرچم رهایی را در دستان مردم نگه داشت. بازنشر یک فایل صوتی، اگر درست فهمیده شود، می‌تواند به‌جای ابزار تفرقه، به فرصتی برای بازاندیشی، نقد درونی و بازسازی افق انقلابی جنبش کوردستان بدل گردد.

روند هم‌زمان است: از بیرون، تلاش قدرت‌های مرکزی برای مهار و کنترل جنبش کوردستان؛ و از درون، نشانه‌هایی از بحران نظری، سازمانی و طبقاتی در بخشی از نیروهای کوردی. تحلیل آگاهانه، تنها زمانی ممکن است که هر دو سطح را به‌صورت توأمان ببیند: هم پروژه‌ی مهار را افشا کند، و هم شجاعت بازنگری در خطاها و محدودیت‌های درونی را داشته باشد. کوردستان امروز نیازمند بلوغی سیاسی است که بتواند از دام دو افراط بگریزد: نه در انکار مطلق و توجیه‌گری کور گرفتار

بازتاب‌دهنده‌ی بحران راهبردی در درون پژاک نیز هست. این حزب در سال‌های اخیر در مرز میان دو رویکرد ناپایدار حرکت کرده است: از یک‌سو تأکید نظری بر گفتمان «کنفدرالیسم دموکراتیک» و از سوی دیگر، گرایش عملی به هم‌زیستی تاکتیکی با ساختار قدرت جمهوری اسلامی. حاصل این دوگانگی، نوعی رفرمیسم در پوشش رادیکالیسم زبانی است؛ یعنی زبانی انقلابی که در عمل از رویارویی مستقیم با ساختار قدرت پرهیز می‌کند. فایل صوتی امیر کریمی را باید در همین بستر دید: محصول دوران تردید و گذار در درون پژاک، و بازتابی از تناقض میان ادبیات مقاومت و سیاست‌های سازش‌گرایانه‌ای که در عمل دنبال می‌شود در برابر این وضعیت، مسئولیت نیروهای سیاسی دیگر کوردستان نیز سنگین‌تر از همیشه است. پاسخ مؤثر به چنین عملیاتی‌هایی نه در سکوت و نه در واکنش‌های احساسی، بلکه در تولید گفتمان تحلیلی و انتقادی مستقل است. تنها از طریق گفت‌وگوی صادقانه، شفاف و درون‌جنبشی می‌توان هم تحریف‌های سیاسی را خنثی کرد و هم نقاط ضعف واقعی را به‌صورت جمعی اصلاح نمود. در سطحی کلان‌تر، ماجرا بازتاب دو

شرایطی، هر اقدامی که بتواند وحدت نیروهای سیاسی و اجتماعی کوردستان را تضعیف کند، از منظر قدرت مرکزی یک ابزار مؤثر به شمار می‌آید. بازنشر این فایل صوتی، دقیقا در چنین لحظه‌ای، بیش از آنکه یک حادثه رسانه‌ای باشد، می‌تواند بخشی از پروژه‌ی بزرگ‌تری برای تفرقه‌افکنی و بی‌اعتمادسازی در میان نیروهای سیاسی کوردستان تلقی شود. سیاستی قدیمی که هدف آن نه گفت‌وگو و نقد درون‌جنبشی، بلکه پراکندن بدبینی و انحراف انرژی سیاسی از مسیر مبارزه‌ی واقعی علیه استبداد است. با این حال، تحلیل صادقانه نیازمند آن است که همه‌چیز را صرفا به توطئه‌ی بیرونی تقلیل ندهیم. در سخنان کریمی، هرچند لحن و نیت مخدوش است، اما بخشی از واقعیت‌های درونی نیز بازتاب یافته‌اند. مسئله اینجاست که این نقدها، زمانی که به جای طرح جمعی و مسئولانه، در قالب حمله‌ی شخصی و اتهام‌زنی مطرح می‌شوند، به‌جای اصلاح، به ابزار تخریب و جنگ روانی بدل می‌گردند و عملا در خدمت همان سیاست‌هایی قرار می‌گیرند که هدف‌شان تضعیف جنبش است. در سطح سازمانی، این ماجرا

👉 چیا موکریانی

بازنشر دوباره‌ی فایل صوتی قدیمی از امیر کریمی، از چهره‌های کنونی شورای رهبری حزب حیات آزاد کوردستان (پژاک)، واکنش‌های گسترده‌ای را در میان فعالان و ناظران سیاسی کوردستان برانگیخته است. در این فایل، کریمی با لحنی تند و گزنده به نقد و گاه تخریب احزاب با سابقه‌ای چون کومه‌له و حزب دموکرات کوردستان ایران می‌پردازد. اما اهمیت این رویداد نه در محتوای خود فایل، بلکه در زمان و بستر انتشار دوباره‌ی آن نهفته است. پرسش اصلی این است که چرا اکنون؟ و چه هدفی می‌تواند پشت بازنشر چنین محتوایی باشد؟ در شرایطی که جمهوری اسلامی با بحرانی چندوجهی دست‌وپنجه نرم می‌کند، از شکاف‌های عمیق اقتصادی و نارضایتی‌های اجتماعی گرفته تا انزوای فزاینده در سطح منطقه و بین‌الملل، دستگاه سیاسی و امنیتی آن بیش از هر زمان دیگری به سیاست مهار و کنترل در مناطق مرزی، از جمله کوردستان، نیاز دارد. کوردستان برای رژیم نه فقط منطقه‌ای ژئوپولیتیکی، بلکه کانونی تاریخی از مقاومت، اعتراض و سازمان‌یافتگی سیاسی است. در چنین

نقد زاده‌ی عقل پرسش‌گر است، تخریب زاده‌ی اراده‌ی سلطه‌گر

✍️کاردو مهابادی

نقد در معنای دقیق علمی، فرآیندی معرفتی است که از دل خودآگاهی و پرسش‌گری زاده می‌شود. این کنش در بنیان خود نه نفی، بلکه بازسازی است؛ تلاشی برای گشودن افق‌های تازه در فهم پدیده‌ها. با این حال، تاریخ اندیشه مملو از مواردی است که در آن «نقد» به ابزاری برای «تخریب» تبدیل شده است. تخریب در ظاهر از زبان نقد استفاده می‌کند، اما جوهر آن نه در فهم بلکه در انکار است. این متن با تحلیل مفهوم نقد، واکاوی بعد رفلکسیویتی، و بررسی مرزهای روش‌شناختی و اخلاقی میان نقد و تخریب، می‌کوشد تمایز بنیادی میان دو منطق دانایی و سلطه را آشکار سازد. در پایان، با اشاره‌ای به تجربه جریان‌های چپ در آمریکای لاتین، نشان داده می‌شود که حذف بعد رفلکسیویتی چگونه نقد را به ایدئولوژی بدل می‌کند. در هر نظام معرفتی زنده، نقد نه حاشیه‌ای بر متن اندیشه، بلکه خود تداوم اندیشه است. نقد یعنی سنجش، آزمون و بازاندیشی در بنیان‌های معرفت؛ اما همین مفهوم، در بسیاری از زمینه‌های فکری و سیاسی، دچار انحراف معنایی شده است. آنچه به نام نقد عرضه می‌شود، گاه چیزی جز تخریب نیست؛ واکنشی هیجانی که در پوشش عقلانیت، به طرد و نفی بدل می‌شود.

پرسشی دیرین و بحث برانگیز این است که مرز میان نقد علمی و تخریب ایدئولوژیک چیست؟ پاسخ به این پرسش مستلزم واکاوی دقیق مفهوم نقد، درک ریشه‌های معرفت‌شناختی آن، و روشن ساختن جایگاه رفلکسیویتی به عنوان هسته درونی نقد است.

۱. چیستی نقد: از داوری تا بازسازی معرفت

از منظر فلسفه علم، نقد صرفاً داوری نیست، بلکه فعالیتی بازاندیشانه است که بر سه اصل تکیه دارد: عقلانیت، شواهد و باز بودن به تصحیح. نقد به معنای نفی یک اندیشه نیست، بلکه به معنای سنجش درونی آن است. به تعبیر کانت، نقد نوعی «دادگاه عقل» است که نه برای انهدام، بلکه برای تعیین حدود و امکان‌های اندیشه برپا می‌شود.

در این معنا، نقد به فرآیند خلاق بازسازی نزدیک‌تر است تا تخریب. منتقد می‌کوشد بفهمد که چرا و چگونه یک نظریه یا نظام فکری به‌وجود آمده، چه پیش‌فرض‌هایی آن را شکل داده و چه پیامدهایی دارد. در واقع، نقد تلاشی است برای شناخت «منطق درونی» یک پدیده، نه صرفاً قضاوت از بیرون.

به همین دلیل، نقد مستلزم نوعی احترام معرفتی است: احترام به دیگری به عنوان سوژه‌ای اندیشنده. نقد، گفت‌وگویی است میان عقل‌ها، نه جدالی برای حذف.

۲. بعد رفلکسیویتی: خودآگاهی نقد

رفلکسیویتی را می‌توان نقطه تمایز نقد علمی از سایر اشکال داوری دانست. این بعد بدین معناست که منتقد نه تنها موضوع، بلکه موقعیت خود را نیز مورد پرسش قرار می‌دهد. او می‌داند که هیچ نقدی بیرون از تاریخ، زبان و ارزش‌های فرهنگی انجام نمی‌شود؛ بنابراین، می‌کوشد مرز میان «تحلیل» و «پیش‌فرض» را شفاف کند. در نگاه بوردیو، دانشمند غیررفلکسیو ناخواسته در بازتولید ساختارهای سلطه مشارکت می‌کند، حتی اگر خود را منتقد آن بداند. از این رو، نقد تنها زمانی به معنای واقعی «علمی» است که منتقد نسبت به جایگاه خود در میدان قدرت و معرفت آگاه باشد.

رفلکسیویتی نوعی اخلاق اندیشه است؛

تمرینی برای فروتنی معرفتی. این بعد ما را از خطر داوری مطلق می‌رهاند و به پذیرش نسبیت موقعیت انسانی در فهم پدیده‌ها سوق می‌دهد. منتقد رفلکسیو می‌داند که هر نقد، در عین افشاگر بودن، محدود نیز هست؛ زیرا از چشم‌اندازی معین برخاسته است.

۳. تخریب در برابر نقد: دو منطق متقابل

اگر نقد بر عقلانیت، استدلال و گفت‌وگو استوار است، تخریب بر نفی، هیجان و سکوت دیگری بنا می‌شود. تخریب از همان زبانی استفاده می‌کند که نقد به کار می‌گیرد، اما جهت آن را معکوس می‌سازد: به جای گشودن، می‌بندد؛ به جای روشنی، تیره می‌کند؛ و به جای اصلاح، نابودی را می‌جوید.

از منظر معرفت‌شناختی، نقد محصول گفت‌وگو میان سوژه‌هاست، اما تخریب بازتاب اراده سلطه است. تخریب می‌خواهد بر دیگری چیره شود، نه او را بفهمد. در تخریب، زبان به ابزار قدرت تبدیل می‌شود، در حالی که در نقد، زبان وسیله ارتباط عقلانی است.

تخریب معمولاً با سه نشانه اصلی شناخته می‌شود:

نخست: انگیزه‌ی ایدئولوژیک – منتقد تخریب‌گر از پیش داوری کرده است و تحلیل او بیشتر اثبات موضع خویش است تا فهم دیگری.

دوم: فقدان استدلال مستقل – ادعاها بر پایه احساس یا تقابل اخلاقی بنا می‌شوند، نه بر داده و منطق.

سوم: طرد گفت‌وگو – نقد علمی می‌پرسد، تخریب حکم می‌دهد.

در واقع، مرز میان نقد و تخریب را می‌توان در نسبت میان «عقل و اراده» یافت: نقد زاده عقل پرسش‌گر است، تخریب زاده اراده سلطه‌گر.

۴. نمونه تاریخی: بحران نقد در آمریکای لاتین

نمونه‌ی تاریخی قابل توجهی از جابه‌جایی نقد و تخریب را می‌توان در برخی جریان‌های چپ آمریکای لاتین در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مشاهده کرد.

پس از انقلاب کوبا، ایده «انقلاب دائمی» به پارادایم مسلط روشنفکری بدل شد و هرگونه نقد نسبت به ساختار قدرت جدید به مثابه «خیانت» تلقی گردید.

بر اساس پژوهش‌های خورخه دومینگز (To Make a World Safe for Revolution, ۱۹۷۸) و کارلوس شوئدسکی (The Political Power of the Cuban Revolution, ۱۹۸۰)، فضای فکری چپ کوبا به تدریج از تفکر نقادانه تهی شد. روشنفکرانی مانند گیلرمو کابریرا ایفانته یا هبردو پادورنو که به نقد تمرکز قدرت و محدودیت آزادی اندیشه پرداختند، نه با استدلال، بلکه با برچسب «ضدانقلابی» حذف شدند.

این روند را می‌توان نمونه‌ای روشن از جایگزینی تخریب به جای نقد دانست. در ظاهر، زبان نقد ایدئولوژیک به کار گرفته می‌شد، اما هدف آن نه بازفهم انقلاب، بلکه حفظ تمامیت گفتمان مسلط بود. به تعبیر گالئانو، این نوع رفتار، «نقدی است که نمی‌پرسد، بلکه می‌داند»، و دانایی ازپیش‌تعیین‌شده، همان نقطه‌ای است که در آن نقد می‌میرد و ایدئولوژی آغاز می‌شود. از منظر رفلکسیویتی، این وضعیت نشان می‌دهد که هرگاه نقد از تأمل بر خود بازماند، به ابزاری برای بازتولید قدرت بدل می‌شود. به بیان دیگر، حذف عنصر بازتابنده، نقد را از درون تهی می‌کند و آن را به تخریب در لباس عقلانیت تبدیل می‌سازد.

۵. نقد به‌مثابه اخلاق گفت‌وگو

نقد تنها یک روش علمی نیست، بلکه

نوعی منش است؛ شیوه‌ای از زیستن در اندیشه. منتقد رفلکسیو نه داور مطلق، بلکه گفت‌وگوگر است. او می‌داند که حقیقت از خلال تقابل‌ها و پرسش‌ها زاده می‌شود، نه از طریق حذف.

از این منظر، نقد به معنای پذیرش دیگری است، حتی در مقام مخالفت. تخریب اما نفی دیگری است، حتی در مقام حقیقت. تفاوت این دو در ظرفیتی است که میان فهم و حکم نهفته است: فهم به سوی معنا می‌رود، حکم به سوی پایان.

در جامعه علمی، پاسداشت این مرز حیاتی است. نقد، امکان رشد معرفت و اصلاح عقل جمعی را فراهم می‌کند؛ تخریب، گفت‌وگو را به میدان نبرد بدل می‌سازد. در نهایت، بقای تفکر علمی وابسته به آن است که این مرز اخلاقی و معرفتی همواره بازشناخته و حفظ شود.

سخن آخر

نقد، در معنای راستین خود، نه نفی بلکه تداوم اندیشه است. رفلکسیویتی به آن عمق و خودآگاهی می‌بخشد، و از لغزیدن به ورطه تخریب بازمی‌دارد. تخریب در ظاهر شبیه نقد است، اما در حقیقت، صورت خشن و ایدئولوژیک آن است؛ زیرا در پی حقیقت نیست، بلکه در جست‌وجوی برتری و حذف است.

در سطح نظری، نقد بازتاب عقل گفت‌وگویی است و تخریب، بازتاب اراده سلطه. در سطح اخلاقی، نقد بر احترام و مسئولیت بنا شده است و تخریب بر طرد و داوری. تمایز این دو، تمایز میان تفکر زنده و ایدئولوژی مرده است.

در جهانی که مرز میان علم و تبلیغ روزبه‌روز کمرنگ‌تر می‌شود، بازسازی مفهوم نقد در پیوند با رفلکسیویتی ضرورتی نظری و اخلاقی است. زیرا تنها نقد خودآگاه است که می‌تواند حقیقت را از درون قدرت بازپس گیرد.

با جمهوری اسلامی، در مسیر نابودی!

قبل از خداحافظی



مهدی کاروبی

ایران تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی در بدترین شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قرار دارد. جمهوری اسلامی که قرار بود هم دین دهد هم دنیا! حالا نه از دیانت مردم چیزی باقی گذاشته است، نه از دنیایشان! کابوس هولناکی که کم کم دارد تمام موجودیت مردمان این سرزمین را نابود می‌کند. حاکمیت مبتنی بر یواهِ گویی و پروپاگاندا و اندیشه‌های عصر حجری چنان تاروپود این سرزمین را دچار بیماری لاعلاج کرده است که، درمان آن حتی با کندن این غده سرطانی و رفتن رژیم تا سالیان نیاز به سم زدایی و آفت‌کشی دارد.

رژیم ولایت فقیه که در تمامی این سال‌ها بزرگترین بحران ساز منطقه و آغازگر بسیاری از جنگ‌ها چه بصورت مستقیم و چه بصورت نیابتی بوده است،

توده‌های مردم ایران تبدیل شده است. این در حالی است که حاکمان تهران بی اعتنا به همه چیز، هنوز در حال زور آزمایی با غرب هستند.

جمهوری اسلامی درمانده در تعامل با دنیای آزاد نه می‌خواهد از توهماتی که سال‌هاست بنای ماهیتی خود را بر آنها استوار کرده، فاصله بگیرد، نه عملاً دیگر توانی در این مبارزه بی ثمر در خود می‌بیند. حالا دیگر دشمن فرضی که از آغاز استقرار رژیم ولایت فقیه بخش عمده‌ای از گفته‌ها و نوشته‌های سردمدارانش را شامل می‌شد جذابیت چندانی برای حاکمان تهران ندارد! سیاست‌های دشمن ساز و بحران آفرین جمهوری اسلامی نه دوستی در منطقه و نه حامی جدی در غرب برای رژیم باقی گذاشته است. عملکرد چین و روسیه در جریان جنگ دوازده روزه با اسرائیل نشان داد که آنها در مواقع بحرانی تماشاگری بیش نیستند. در کنار سیاست‌های مبتنی بر تئوری‌های توهم و دشمن فرضی، اقتصاد قلع و بیمار مبتنی بر تئوری « اقتصاد مال خر است » بنیانگذار رژیم چنان در یک فساد سیستماتیک درگیر شده است که حتی تصور خارج شدن از آن هم محال

می‌نماید. تورم لجام گسیخته، اختلاس‌های میلیاردی، رشوه و صدها بیمار ریز و درشت دیگر نفس این اقتصاد بی سامان را به شماره انداخته است!

مسائل اجتماعی و خواست‌هایی که سال‌ها زیر چکمه زور و سرکوب له شده‌اند، اینک در حال انفجار قرار دارند. هنجارهای دستوری رژیم با واقعیت‌های جامعه امروز ایران بویژه نسل جدید هیچ همخوانی ندارد. شاید بتوان از حجاب اجباری به عنوان مهم‌ترین مساله اجتماعی در سال‌های اخیر و عرصه مستقیم تقابل میان نسل جدید و سردمداران رژیم ولایت فقیه نام برد. فقر، اعتیاد و از هم پاشیدن بنیان جامعه حاصل سیاست‌های نادرست و دستوری رژیم جمهوری اسلامی است. اما این پایان این کابوس چهل و چند ساله نیست. زبانی که رژیم جمهوری اسلامی در طی این سال‌ها به آب و خاک و اکوسیستم ایران تحمیل کرد، به تنهایی با چندین حکومت قبل از آن برابری می‌کند. خشک شدن دریاچه و تالاب کوچک و بزرگ حاصل سال‌ها بی برنامه‌گی محض و اتلاف منابع آبی و سدسازی غیر اصولی آبی باقی نگذاشته است. حالا خبر می‌رسد دیگر آبی برای آشامیدن هم

وجود ندارد و دولت ولایت فقیه ناگزیر به جیره بندی آب است! قطع‌های مکرر برق در گرمای تابستان، ناتوانی در ارائه گاز به عنوان بزرگترین تولید گاز در جهان به شهروندان خود در سرمای زمستان و اینک نبود آب! مسلمانان باید از ده‌ها مشکل دیگر حاصل از بی آبی و خشک شدن دریاچه‌ها و تالاب‌ها به آسانی گذشت که شاید مهم‌ترین آنها نابودی کشاورزی و بحث ریزگردها باشد. رژیمی که با وعده «آب و برق مجانی» به قدرت رسید، حالا نه برقی برای روشنایی دارد و نه آبی برای آشامیدن!

ادامه جمهوری اسلامی یعنی پایان ایران! نه از جنبه سیاسی یا حتی اقتصادی، بلکه نابودی تمام داشته‌های یک سرزمین و یک جغرافیای دربند یک حکومت سرکوبگر!

در حالی که رهبر متوهم جمهوری اسلامی از زیرزمین و مخفی گاهش همچنان در حال لجن پراکنی و تهدید همه هست، همه چیز به طرز باورنکردنی در حال نابودی است. تنها راه برای فرار از کابوس، بیدارشدن و فتح دوباره خیابان‌هاست وگرنه نه آبی خواهد ماند و نه سرزمینی!